مخزن احمدی
۱۲۹۹ھ
جلیلیہ — ۴ مین بازار داتا دربار — لاہور — قیمت: -

ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
مخزن احمدی
۱۲۹۹ھ
حسب الحکم جناب معین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علی خان صاحب بہادر صولت جنگ دام اقبالہ
در مطبع عام مفید آگرہ زیور طبع پوشید
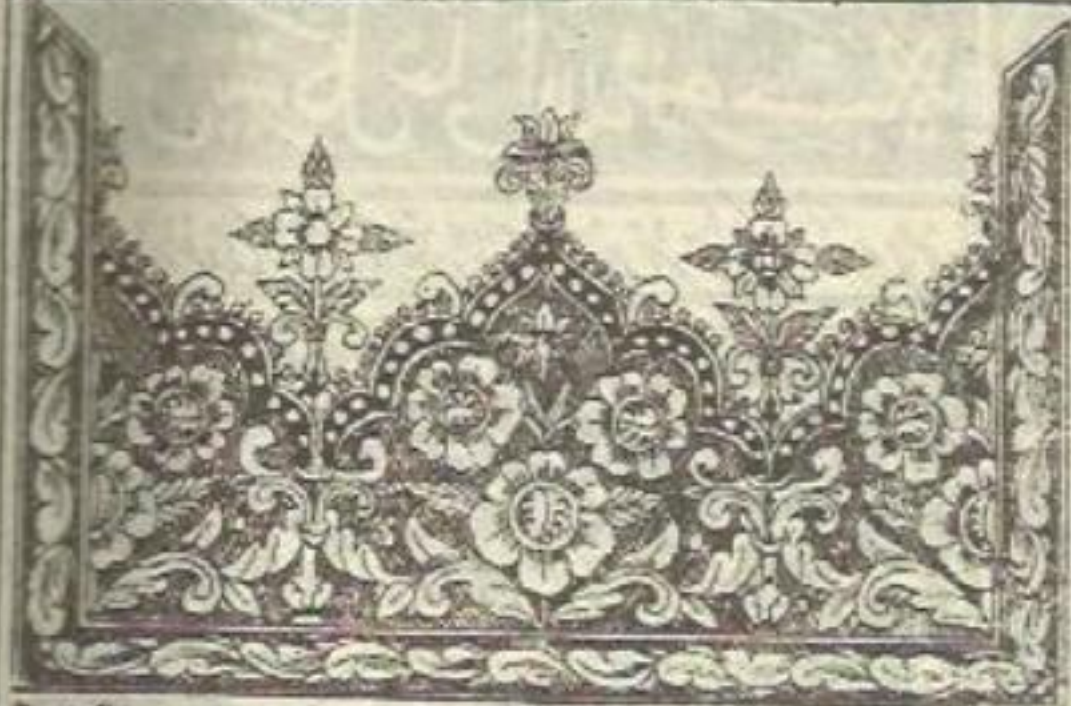
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی لا اله الا هو المحمود فی کل حین و اوان و کل الحمد و
الحامد و المحمود منسوبون الیه بلا اقامة الدلیل و البرهان و کل
منطق اهل التصور و التصدیق و ان کانوا ذوی الحکمة البالغة
و البیان من اصناف الحیوان و الاملاک و الانس و الجان و اصلی
و اسلم علی احمد الذی بشر ابن البتول بانه یظهر بعدی خاتم
نص النبوة و الرسالة نبی السیف الذی هو فارس مضمار الهدایة
و منقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات و الکرامة و باق ملة
و دینه الی یوم القیمة فطوبی لنبی السیف اذ سل سیفه اخرج
المشرکین عن جزیرة العرب بعد ه و علی اله و اصحابه کانوا حزب الله

نظم

الا ای کمیتِ قلم برقدم
فدایت دو صد برقها برقدم

کلیدِ درِ ملکِ هستی توئی
طرفدار بالا و پستی توئی

پس از نورِ احمد ز ملکِ قدم
تو در ملکِ هستی نهادی قدم

تو اول خدا را نمودی سجود
ز تو کائنات آمد اندر وجود

توئی مادرِ طبع را خوش پسر
سخن در جهان از تو شد منتشر

ببین آر چاره سازی توئی
کهین نقشبندی مجازی توئی

ز تو کارِ عالم سراسر روا
ترا دست گیرند شاه و گدا

طرازندهٔ نقشِ ندرت توئی
نه فوارهٔ حوضِ قدرت توئی

توئی کفچهٔ دیگِ تقدیرها
توئی یاورِ دستِ تدبیرها

توام ستشار منت چون بشیر
من و تو بهم یاور و دستگیر

بتالیفِ این نامهٔ دلنواز
مرا دستگیری کن ای چاره ساز

که تا مخزنِ احمدی وا کنم
دو دکان جواهر مهیا کنم

بدو کان یکے فرشِ زرین نگار
بیندازم از فضلِ پروردگار

سپندے بر آتش بسوزم روان
که از چشمِ بدزان بیابم امان

پس آنگه نشینم بدو کان درون
بچینم جواهر بران گونا گون

خریدارِ آن گوهرِ ارجمند
نباشد بجز شاهِ بخت بلند

زدادش بیکبار بیدادگر — بعهدش چو عنقا شده مستتر

زعدلش بر وروح فاروق وین — کند روز تا شب هزار آفرین

عجب گونه شمع عدالت فروخت — که بیداد بر وی چو پروانه سوخت

دراو بود ماسن عالمان — بود مخزنش مخزن عالمان

زجودش چو بر عالمان هست سود — ازو دمبدم علم دارد نمود

ازین جمله اوصاف وصفی نکوست — که او همچو مغزست زینجمله پوست

سن آن وصف لاکان سر وصفهاست — درینجا اگر می نگارم بجاست

که در راه دین خواجه تاشش کجاست — ممد ساد و معاش من است

خلافت چو از مرشدم یافته — بروت قوی دیو بر تافته

نهاده قدم بر هوا و هوس — شد از پرتو مهر او فیض رس

چو طوبی بود ظل او لا کلام — درو مستظل خلق و عالم تمام

همان عترت احمد از هر کنار — رسیدند در ظل آن نامدار

براندازهٔ حال بر هر کسے — تفقد نماید بر ایشان بسے

کنون همچو گل سر بسر گوش شو — ز احوال این بلبل نوشنو

که در باغ احمد شود نغمه سنج — بتالیف این نسخه بر دست رنج

بحکمت چهل ساله احوال پیر — نوشتم درین نامهٔ دلپذیر

چو در کار دنیا که باشد دنی — نمودی کمی مفلسان را غنی

۳

حکایت محمود غزنوی

یکے از الٰہی دو سہ فصل خواند
زعلم ریاضی دگر حرف راند

یکے راز گفتی ز علم نجوم
کزاین وقت سعد است و آن وقت شوم

یکے علم طب را بیان ساختی
ز قانون او روایت افراختی

ز علم حدیث و ز تفسیر نیز
ادیبے بیان کرد بسیار چیز

یکے زان ز اخلاق گوہر فشاند
سخن بین کہ تا عرش اعظم براند

یکے علم تاریخ بیسکرد نقل
کزو عبرت آمود بیگشت عقل

ز زہد و رقاق آن یک آغاز کرد
ورے از تصوف دگر باز کرد

یکے نکتہ از علم تسخیر گفت
دگر نسخہ بشنید ز اکسیر گفت

شہنشاہ گفت اے خردپروران
مرا ہست یک مشکل اما گران

گر آن مشکلے حل نماید کسے
ز من مال و دولت ربابید بسے

بگفتند کای شاہ عالی جناب
بگو زود تا باز گوئیم جواب

بفرمود میخواہم اے بخردان
کہ نامم بعالم بود جاودان

یکے گفت یک قلعۂ بس بلند
بنام خودش ساز ای ہوشمند

یکے گفت اے شاہ کشورکشا
بنا کن پل و چاہ و مہمان سرا

یکے گفت شہر نو آباد کن
یکے گفت ہان داد کن داد کن

شہنشاہ چو بشنید از ایشان جواب
بفرمود کاین جملہ دیدم خراب

گرفتم کہ یکجا اگر ساختم
چہ سود ار نہ ہر جا بپرداختم

۵

قصیده مصنوعه بصنعت توشیح

ایا از خردمند والا گهر	چو در محفل شاه سفت این گهر
گهرهای احسنت از هر کنار	نمودند یکبار بر روی نثار
شگفته ز شادی چو گل گل شگفت	هزار آفرین بر چنین گفت گفت
الا ای خردمند روشن ضمیر	ازین قصهٔ حصهٔ خویش گیر
ز شهنامه تا مخزن احمدی	به بین فرق بسیار گر بخردی
دران ذکر اهل ظلوم وجهول	درین ذکر از اهل بیت رسول
چو زین باغ ناست بود در جهان	صله زود بخش از پئے باغبان
ازین داعی الخیر و خدمت گذار	یکے عرض بپذیر اے نامدار
به بخش انچه بخشی دلم شاد کن	دهی بخشش و زر نجم آزاد کن
الٰهی بود تا الٰهی کتاب	تو نواب را خرم و کامیاب
بداری بفضل خودش جاودان	سپس کن بجالش مهربان
علی مخزن احمدی باز کن	گهر پاشی خویش آغاز کن

چون پایه ممدوح ارجمند بغایت بلنداست و تشنگان صافی درونان دریا نوش را تسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برای سیرابی ایشان بدستیاری فوارهٔ خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از سه موج مصرعش مے برآید مستمعان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین بر روی محرر رساله بکشاید و آن اینست

٦

روی خوبش چو نایدم بنظر ‌ ‌ ‌ ریزم از دیده خون بلبل و تهار

آتش انداز خانمان وفا ‌ ‌ ‌ از ستمگاریش اجل بیکار

لب او چشمهٔ زآب زلال ‌ ‌ ‌ لال مانم بوصفش از گفتار

دست بر دل ازو نهاد خرد ‌ ‌ ‌ دل ازو دست شسته از همه کار

وه چه قدش تمام آفت سرو ‌ ‌ ‌ وه چه رویش تمام رشک بهار

لطف او هست مایهٔ اقبال ‌ ‌ ‌ لازم قهر او بود ادبار

هر دو زلفش بسان مار سیاه ‌ ‌ ‌ هر کرا زد بمرد زار و نزار

می خرامد بناز و میدانم ‌ ‌ ‌ گر او با اسیر من شده یار

سرو سر کرده عقول نفوس ‌ ‌ ‌ سرفراز اجلهٔ امصار

گرش کرده محک ز تخت خاک ‌ ‌ ‌ کلمات لیامت از ایثار

یاد حاتم بعهد او نه کنی ‌ ‌ ‌ یار من این سخن بخاطر دار

نام بخل از جهان شده است نهان ‌ ‌ ‌ نشد تا میکند زر و دینار

پاسبانش بماه گفت مخسپ ‌ ‌ ‌ پی حفظش بدیده خواب بعیار

روز رزمش بوند مدحت گر ‌ ‌ ‌ رستم و زال گیو نیزه گذار

وعده از بخششش و سخاوت او ‌ ‌ ‌ وای ویلا کنان رود فی النار

رنگ گل از رخش پریده مگر ‌ ‌ ‌ رفت خلقش بجانب گلزار

آستین پاست بر دوکان خطا ‌ ‌ ‌ آستانهاش مرکز اخیار

رایت عدل تو چو گردد نشر ... رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتابی باسمان سخا ... آن دو دست تو ابر دریا بار
کلک تو شمع دانش است ز کلک ... گلکت آمد مطالع انوار
یم علم است مجدرت گویی ... یا گرهست مخزن اسرار
منبع الجود معدن الانعام ... مفلسان راست مخزن ادرار
یا ور بیکسان بهر تنگی ... یا ریش بهر مفلسان درکار
آسمان رفعتا جهان سخا ... این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل در وی ... یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا ... آفرین باد گویم بسیار
کیسهای مراد این غمناک ... کن پر از سیم و گوهر شهوار
که اکنون بصد هزار ادب ... بدعاهای تو کنم تکرار
رو نهاده بخاک و کبر ز سر ... رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا ... این بود ساکن آن بود سیار
سرور سروران تو باشی و بس ... سر تو سبز بخت تو بیدار
تا بود دشمنت بقید حیات ... تن او خسته باد جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
بترقیم شجرهای ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

هادی وقتش محمد زاهد است — آنکه رب العالمین را شاهد است

مرشد پاکش عبید الله بدان — خواجه یعقوب است پیرش بیگمان

مرشد پاکش بدان بیچون و چند — آن بهاء الحق والدین نقشبند

رهبر او حضرت میر کلال — خواجه باباست پیرش بیمثال

مرشدش خواجه علی رامیتنی — خواجه محمود است پیرش همینی

خواجه عارف رهبرش دان ای پسر — خواجه عبد الخالق او را راهبر

خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال — رهبر او بوعلی فرخنده فال

مرشد او بوالحسن خرقانی است — آنکه از حق باقی از خود فانی است

بوالحسن از بایزید ارشاد یافت — او ز جعفر صادق این اسناد یافت

جعفر صادق امام روزگار — کرد بیعت راز قاسم آشکار

مرشد قاسم بجز سلمان مدان — رهبر او حضرت صدیق خوان

صدر دین صدیق اکبر قطب دین — مستفید آمد ز ختم المرسلین

نسبت دیگر گفتم بر تو بیان — آن امام جعفر صادق عیان

داشت این نسبت ز آبای کرام — بر سر شان صد درود و صد سلام

یا الهی از طفیل این کبار — در دو عالم جمله حاجاتم برآر

و چون در شجره طیبه آن که بوستان الهی و نخلبند گلستان فیض
نامتناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب کر

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلوٰة والسلام علی
رسوله محمد وسیله
الطالبین وعلی آله و
اصحابه ائمة السالکین

9

اما بعد سید محمد علی به
بیعت و توبه مشرف شد
و در سلسله طریقه عالیه چشتیه
و قادریه و نقشبندیه و
مجددیه و محمدیه بتوسط
فقیر سید احمد مناسک
گشت و این فقیر را دو بیعت
این طریقه دو وجه است
وجه اول ادریسیه و آن
در طریقه مجددیه از روح
مقدس حضرت خواجه
قطب الاقطاب خواجه
قطب الدین بختیار کاکی
و در قادریه از روح مقدس
حضرت غوث الثقلین

[illegible]

عبد القادر جیلانی و در طریقهٔ نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعة
والطریقة حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری متحقق گردید و در طریقه
مجددیه محمدیه پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
و این حصول مقام اویسیه اگرچه محض بفضل الٰهی متحقق شده لیکن آنرا
سببی از اسباب ظاهره نیز می باید و آن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت و اجازت
در سلک مشائخ طرق مذکوره و آن بر این وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است و ایشان
را بجناب والد ماجد خود شاه ولی الله است و ایشانرا بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است و ایشان را در طریقه چشتیه بجد ابوام
خود شیخ رفیع الدین است و ایشانرا بالشیخ قطب عالم و ایشانرا
بالشیخ نجم الحق چاتین لده و ایشان را بالشیخ عبد العزیز و ایشانرا
بقاضی خان یوسف ناصحی و ایشان را بالشیخ حسن طاهر و ایشانرا
بسید راجو حامد شاه و ایشان را بالشیخ حسام الدین مانکپوری
و ایشانرا بخواجه قطب عالم و ایشانرا بالشیخ اخی سراج و ایشانرا
بسلطان اولیاء حضرت نظام الدین و ایشانرا بامام الزاهدین

حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر و ایشانرا بخواجه قطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی و ایشانرا بنائب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی و ایشانرا بخواجه عثمان هارونی و ایشان را بحاجی شریف زندنی و ایشانرا بخواجه محمود چشتی و ایشان را بخواجه ابو یوسف چشتی و ایشانرا بخواجه ابو احمد چشتی و ایشانرا بخواجه ابو اسحق چشتی و ایشانرا بخواجه علو ممشاد دینوری

10

و ایشان را بابی هبیره بصری و ایشانرا بخواجه حذیفه مرعشی و ایشانرا بالسلطان ابراهیم ادهم بلخی و ایشانرا بفضیل بن عیاض و ایشانرا بخواجه عبد الواحد بن زید و ایشانرا بحسن بصری و ایشانرا ... حضرت علی ... محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه ...

اجمعین وہمچنین شیخ عبدالرحیم قدس سرہ را انتساب بیعت واجازت در طریقہ
قادریہ بسید عبداللہ اکبر آبادی است وایشانرا بسید آدم بنوری وایشانرا
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرہندی وایشانرا
بجناب والد ماجد خود شیخ عبدالاحد وایشانرا بشاہ کمال وایشانرا بشاہ
فضیل وایشانرا بسید گدا رحمن وایشانرا بسید شمس الدین عارف وایشانرا
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن وایشان بشیخ شمس الدین صحرائی وایشانرا
بسید عقیل وایشان را بسید بہاء الدین وایشانرا بسید عبدالوہاب وایشانرا
بسید شرف الدین قتال وایشانرا بسید عبدالرزاق وایشانرا بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی وایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی وایشانرا
بشیخ ابی الحسن قرشی وایشانرا بالشیخ ابی الفرح طرطوسی وایشانرا بالشیخ ابو الفضل
عبدالواحد یمنی وایشانرا بالشیخ ابی بکر شبلی وایشانرا بسید الطائفہ جنید بغدادی
وایشانرا بالشیخ ابی الحسن سری سقطی وایشانرا بالشیخ معروف کرخی وایشان را
بامام علی رضا وایشانرا بامام موسی کاظم وایشانرا بامام جعفر صادق وایشانرا
بامام محمد باقر وایشان را بامام زین العابدین وایشانرا بسید الشہداء امام
حسین رضی اللہ عنہ وایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضی
کرم اللہ وجہہ وایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ
وسلم چون از خوان الوان نعمتہای بیدریغ گوناگون پیش رہ روان راہ

بن سید محمد ہدی بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد الله بن
سید محمد ثانی بن سید عبد الله الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
عبد الله محض بن سید حسن مثنی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین ولادت با سعادت حضرت سید المجاهدین در
شهر صفر بعد گذشتن یکهزار و دوصد سال در سنه اول قرن ثالث عشر از هجرت
خیر البشر صلی الله تعالی و آله وسلم در قصبه رای بریلی سرکار مانکپور مضاف
صوبه الهآباد واقع گردیده و چون سن شریف حضرت ایشان بچهار سال و چهار
ماه و چهار یوم رسید موافق معمول شرفاء هند والد بزرگوار ایشان بعلم سپرده
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال تعلم و ستاذ خود هیچگاهی
تن نمیدادند و هیچ رغبت نداشتند و هرچند که استاد ایشان در باره تعلیم
جد و جهد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد و در آوان طفلی اثر
سیرات ایست که از نبی الامی حضرت حق تعالی که در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند و استغفار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر هیزم
و آب و آتش انچه که درکار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اہل محلہ و جوار
و ہمسایگان که ایشان و آبائے ایشان در زمرہ مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضائقہ
میکردند و میگفتند که این چه امر معکوس است که خدمت گذاری ما میخواہند
حالانکه من و آبائے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
ہستیم جناب موصوف دفترے در فضائل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان بر ایشان چنان میخواندند که ہر یک را گریہ دست میداد اکثر میبود
است که در خانہ متعلقان و ہمسایگان تشریف بردہ ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشتہ پر کردہ می آوردند و
ہر که را که احتیاج از ہیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشتہ
شادان و فرحان بسوئے صحرا رونق افروز گردیدہ در ردائے مبارک خود
پشتارہ ہیزم بستہ و بر سر نہادہ او را عنایت میفرمودندے برادران حضرت
ایشان از وقوع ہمچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند که یگانہ و
بیگانہ را سوے بر تن میخاست لیکن حضرت ایشان از اتناع آنہا ممتنع نمی
گشتند یاد دارم که در ہمون ایام با ہفت کس از برادر و عشائر که یکے
از آنہا آن حضرت ہم بودند بارادہ لکھنؤ از راہے بریلی سفر اختیار کردند

بودند بناچاری برفرموده حضرت در گلیم مبارک همه احمال واثقال خویش فراهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال وکشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
می فرمودند اے یاران و برادران هرچه که احسان امروز بر من کردید یقین العیم
از اداے شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
لکهنؤ بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران بتلاش روزگار
که بموجب قوت لایموت انسانیست مشغول و مشغوف گشتند و چون جماعت
برادران بجز زاد راه قلیل چیزے برلے مصارف اقامت نداشتند تلاش
معاش روزمره بر متنفس ضرور افتاد و در تجسس این دو مشکل که عبارت از
تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
روزانه وشبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضے از ایشان یکدو جزو کتابت
مختصرات شل کریا و ما مقیما نوشته وقت شام میفروختند و بعضے از ایشان
قطعه پارچه خریده کلاه وکیسه دوخته بمعرض ابتیاع می آوردند و حضرت
ایشان بسر کار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
که همتائی او دیده نشد یک بخش برلے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
طعام همه کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی و نانخورش

ازان پس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکهنؤ پروانگی نگهداشت
صد سوار جدید نافذ گردید باستماع اینخبر تلاشیان روزگار قریب هزار
سوار درست به یراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظه
وجاهت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین ده کس
یک اسامی سوار حصه افتاد و بهمین وتیره رسیدی دو و اسامی سوار بحصه
حضرت ایشان افتاد بوادید اینمعنی برادران و عزیزان را محروم داشته
وبعنایت ایزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
نداشتند فی سبیل الله با آنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور باستماع
اینمعنی بهرگونه حضرت ایشانرا امیدوار ساخت درین ضمن والی لکهنؤ
را سفر برای سیر و شکار بطرف کوهسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت
والی موصوف را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر امیدواران
که در رفاقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
درین سفر هم آنحضرت حمالی اثقال رفقا بنحویکه از خروج وطن بر خود ضمانه
کرده بودند مرعی و اجرا داشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت شش
ماه درین سفر ماندیم جز صحراپیمائی و فاقه کشی و صعوبت سرما و گرما کیچه
بوصول نیامد و رئیس مذکور در نهمدت سطور در آری دنغم و امروز و
فردا چون دایگان که اطفال را بلطایف الحیل میدارند میفریفت و حضر

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصا مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب
شان جاگرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ
بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر
در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با موشک کوران
را چون دیده [illegible] نفع نمی بخشد تا آنکه شبے آیات یاس و نا امیدی از
نصیحت شنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده
بالخصوص همون جواهر پندار جمند آویزه گوش ساخته پوست کنده فرمودند
که فردا پس فردا الٰهی دہلی خواهیم شد نخواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی
عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین
تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بار گران خواهند شد
بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا
دو سه روز نگذشته بود که روزے بلشکر والی لکهنو که در آن بودیم کوچ
نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق
بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در شکل سواران و
پیادگان و توپخانه نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس
نشان نداد و چون آن سفر در بیشه محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

۱۷

آنکه شبش بفاقه گذشته بود و بطمع شکم سیری باجرت بگرفتم اولرزان و لغزش

کنان و گریان و پریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه باس دوچار

شد و حالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ایجوان این حمال ضعیف

را چرا بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه

باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش

حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دیشب فاقه کردم وامروز

بناچاری این بار بسر برداشتم حضرت شد و بے بمن آورده بصد تضرع و زاری

فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری ادا کن والا منتظر قهر حق باش من فی الفور

چند فلوس موجوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بستجیر فرمودند

که بخاطر ما چندے زیر درختے که نمایانست نشین و راحت گزین و نفس راست

کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختے بنشستم و بمجرد

نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را رخصت

اجازت فرمادم ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان

گفتم که ایجوان سیمای صالحین بر چهره تو هویداست و آثار عقل و کیاست

از گفتار و کردارت پیداست عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خورد

سال مظنون نیست سرزده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی اق و

دق که از دیدن آن دل رستم شق میشود جز من و تو دیگرے نیست از منزل

در جناب متعالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده‌اند
فرمودند از رای بریلی متعلقه لکهنو ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات
مقام محبوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل
برخود اختیار نموده‌اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالی جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که بوراثت پدری و مادری شما اگر
فضل خدا شامل حال است فایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم مولوی عبدالقادر است
دست ایشان بدست نامبرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عندالملاقات
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستعد و مستفیض گشتند و
در سنه بست و دوم بعد مرور یکهزار و دو صد و بیست و دو سال این سعادت
عظمی و عطیه کبری بحضرت ایشان دست داد و در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف ستت

توجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوے
از اجزاے عالم کبیر که متصور تو شود بتأمل و تفکر و تعمق تمام بطریق توجه انکشاف کن
و بغایت تفکر نهایت تأمل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده
شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت نجومی باز بدنم بلکه از هر بن مویم
الله الله و از هر در و دیوار و حجره و در و بوریائیکه بر آن نشسته بودم جاری
بود و طرفه حالتے دست داد که الحال از تحریرش قاصر بهمون حالت گریان
و خندان و واله و حیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف
نهاده عرض کردم که خدارا ازین نعمته که بغایت عالی این صورت را دست
داده برون آرید و الا بلاشک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب
بر من طاری و ساری خواهد گشت از استماع این دست شریف بر پشت این
کثیف نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هرگاهیکه این معامله
خواهی نتیجه تعلیم کرده ام شغل تمامی ابواب این دولت بر روے تو خواهند
کشود آمدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را نفی و
اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده
طریقه یادداشت که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و
لا بیع عن ذکر الله که تفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة
والرضوان خصوصاً در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

و توجه از ان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جسارت
هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت را جماع است
که اصل اصول درین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینهما تنبیه و ارشاد
فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
برآید بتعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین
را در آغوش شریف خود تا دیر داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
بشارت دادند که برواے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال
بانعام و افضال خویش بزنوار زانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
و انبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار و مشتے نمونه از خروارے اینکه اول
بدانکه ولایت مطلق سازج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
خویش را از سائر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزیند و اثر برگزیدگی
آنست که محبت الله تعالی در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولا از دنیا و ما فیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
او اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویاے
قربت الہی و متبعی مرضیات او سبحانه نوعی منہمک و مشغول و مشغوف شود
که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند ازینجاست که شخصے از تیج

القرآن باشد وباصطلاح صوفیہ صافیہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین باین اعمال را
قرب نوافل گویند وصاحب ولایت نبی را در جذب قلب او محبت الٰہی چنان
جائے گیرد ومنزل گزیند کہ اثر ایثار کہ مفاد آیت کریمہ لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون وسجیات مرضیات ابرار کہ در شان انبیاء
علیہم السلام کہ مفاد آیت شریفہ وانھم عندنا لمن المصطفین
الاخیار شرح آن در دیگر آیت کریمہ ولکن البر من اٰمن باللہ
والیوم الاخر والملائکۃ والکتاب والنبیین واٰتی المال علی حبہ
ذوی القربیٰ والیتمیٰ والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوٰۃ واٰتی الزکوٰۃ والموفون بعھدھم
اذا عاھدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولٰئک الذین صدقوا واولٰئک ھم المتقون بکمال
تفسیر وتفصیل بیان فرمودہ اند در صورت ومعنی آن تحفے جلوہ شہود
و شموس دہد وباین خصائل حمیدہ وسجایائے پسندیدہ بالکلیہ از
ظلمات وکدورات نفسانی وجسمانی را زائل ومعدوم سازد وہموارہ
در سد وہدایت خلق ونصایح مجرمین وفاسقین واجرائے واقامت
فرایض اللہ واحیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوٰۃ اللہ علیہم
اجمعین ومجاہدہ باکفار وتادیب اشرار وتعذیر گنہگار واکثر در مجا

ومجامع مومنین بہ بشارت ونذارت
وعظ ومعاملت
واز اہل مجالس
عبادت اند وتوجہ نہ باشند
باصطلاح تحقیق
ولایت ارادہ باصطلاح نفس
مشغول باشد تا کہ بغض فساد
وتبلیغ القرآن بعبادت نفس
باشد
ولایت اعلیٰ وافضل
ابن عربی رادر بیع وقرار
ولایت اعلیٰ ذلک فضل اللہ یوتیہ
من یشاء واللہ ذو الفضل
العظیم بعد اختصاص
ولایت انجام امام اجمعین
بر ابن باکبر
بسبیل المجاہدین

۲۱

تمام و نفیسہ الاکلام
فرمودند کہ مجمل سکونی
خود در فرقہ اقامت گزیند
واین اشغال کہ تعلیم کردہ
ام بعد صلوٰۃ
واشتغال باشند خصوصاً
بعد نماز فجر وعصر در تسبیح
وتہلیل وورزش نفی
واثبات وتوجہ قلب
توجہ بوالفضل ومناجات
والحاح ونظر عجز
قاضی الحاجات بجا
تصور کہ وتضرع
اوقات در رد وامداد واشارہ
بجا ہم فہم مرادش

باین اعمال درآیت کریمه وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب بهمین اعمال رفته و باید که بهگی وتمامی خود را بحضرت حق بسپاری وچشم امید بر فضل خدا داری ومفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

چو بر سالک مشقت بمی حواله کند — بنوش ومنتظر رحمت خدا میباش

ودر بیت دیگر که فرموده بیت

نگویمت که همه سال می پرستی کن — سه ماه میخور و نه ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح وتفصیل آن کلام بتطویل می انجامد گذاشته شد پس بموجب فرمودهٔ امام المحدثین عمل نموده باشتغال اعمال مذکورة الصدر موظف ومشغول بودند درین مابین بست ویکم ماه مبارک رمضان رسید آن روز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب در ترجو یای لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند که ای فرزند دلبند بهجیکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالیه مستقبله مداومت دار واز بیداری شب چه میکشاید واز جستجو چه آید پاسبانان اگر شب بیدار باشند وازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است همواره محروم وبی نصیب می مانند واگر پرتو فضل خداوندیست اگر خفته باشی چون بخت بیدار کنند وشاهد مقصود بکنارت نهند سید المجاهدین خاموش

باجازهٔ غسل فرمودند و هیچگونه پروای تکلیف برد نمیداشتند و در اثنای غسل چشم بر هر دو صاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و صاحب الغار رضی الله تعالی عنه حاضر شدند یکے از ان دو صاحبان ارشاد کردند که اے فرزند امشب شب قدر است در یاد الٰہی مشغول باش و از مسئلت و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعده آن هر دو حضرات قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاہدین بارہا ارشاد میکردند که دران شب بر من باز افضال الٰہی که نامتناہی بود واردات عجیب و واقعات غریب مشاہده میگشت که ببصارت ظاہری آفاق را هیچگاه بشت معائنه میکردم درینحالت بغتةً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است واگشت و می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تهلیل و تسبیح کشاده عجب گونه بحر حیرت فرو رفتم که بشرح و بیانش زبان مقال قاصر و لال جمیع اشیا را بمشاہده رای العین قایم میدیدم و بنظر قلبی ساجد درین حالت سر بسجود نهادم و زبان بشکر الٰہی و دعائیکه مناسب وقت بود کشادم درین حالت فنائے کلی دست داد و رخت وجودم بصحرائے عدم افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم و سلام

درکسوت عبارت فیض اشارت آن از ہر دو خلیفہ راشدین جناب موصوف
است در خاتمہ کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رسالہ بجلوہ ظہور
می درآرد کہ اول وافضل آن معاملات این است کہ حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہ در منام دیدند کہ آنجناب سہ
خرما بدست مبارک حضرت ایشانرا خورانیدند بوضعیکہ یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفتہ در دہن ایشان می نہادند بعد ازان کہ بیدار شدند از ان
رویاے حقہ اثر ظاہر و باہر یافتند و ہمین واقعہ ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد ازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ
و جناب سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہما را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضیٰ ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آبا مر اطفال خود را و جناب
فاطمۃ الزہرا لباسی فاخرہ بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
بسبب ہمین واقعہ کمالات طریق نبوت نہایت جلوہ گر گردید و عنایت
ازلی کہ در ازل الازال مکنون بود در منصہ ظہور و عنایت رحمانی و تربیت
یزدانی بلا واسطہ احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواترہ و وقائع
متکاثرہ پی در پی بوقوع آمد تا اینکہ روزے حضرت جل وعلا دست راست
ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفتہ و چیزے از امور قدسیہ کہ بس رفیع

خواہد کرد گو لکھو کہا باشد ہر یک را کفایت خواہم کرد ختم عبارت الکتاب المستطاب

بلفظہ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سید المجاہدین میفرمودند کہ ہر گاہ

در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پر فتوح مشائخ دہلی متوجہ میگشتم خود را بمراتب

اکمل و افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پر فتوح حضرت قطب الدین

بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن

خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر ہمان طور بر سر من نمودار گردید

شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معاملہ معکوسہ کہ خود را کمترین از مریدان

آنحضرت می شمردم مشہود من نگردد فی الفور چشم وا کردم و بخدمت امام المحدثین

رسیدہ نبذی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت

در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہمین

است ہنوز رشحے از خروار و قطرہ از ان بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشتہ

اند ہمچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شدنیست و در ظل ظلیل آن صاحب

کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشغوف بودند و

درین آوان کہ بیان حضرت روداد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشتہ لیکن

درینوقت در ذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبہ را خلعت نظم پوشانیدہ

بکمال آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسے میخواہد این را رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض

مرقوم سازد و آن اینست

تفکر معاد و تفکر معاشش — شب و روز بودیم بازی تلاش
بکشتی و نخچیر بازی و لاغ — گهے سیر شهر و گهے سیر باغ
رسیدن بهر محفل عیش و غم — همیداشتم دائما مغتنم
شنیدیم روزی که قوم هنود — نمودند بر ساحل شط ورود
زن و مرد و اطفال آن قوم شوم — نمودند امروز طرفه هجوم
بشویند تن بت پرستی کنند — تماشائیان جوش و مستی کنند
پری پیکران همچو ماه تمام — خرامنده هر سو دران ازدحام
خرامان ز صد سرو دریا کنار — نه بینی جز امروز در روزگار
چه رند و چه صوفی چه هشیار و مست — بران بت پرستان تماشا پرست
من و با دو سه کس بهمزادگان — رسیدیم در پیش آن جانجان
بدو گفتم اے یار بیرون خرام — بیا هم بهم اندران ازدحام
که امروز دریا تماشاگه است — تماشاگهے هر گدا و شه است
تماشا که امروز دریا بود — که هر قطره اش دُرّ یکتا بود
ز عکس درو بین جهان دگر — چنانش بود آسمان دگر
خروشان کف آورده دیوانه وار — چو عشاق یکسو روان بیقرار
ز گرداب طوقیست بر گردنش — سلسل ز موج است یکسر تنش
بیا زود برخیز دریا به بین — وزان جمع یکدم تماشا به بین

27

همین معنیِ عصمتِ ایزدیست | همین حال دفعِ بلا و بدیست
بدین گونہ آیات بسیار بار | شود بر سر انبیا آشکار
پےِ اولیا ہم شود گاہ گاہ | کہ محفوظ مانند از غول راہ
کنون نقشِ مطلب بلوحِ بیان | نگارم تو بنگار بر دل زجان
تو این نقش را دامِ تسخیر دان | چہ تسخیر نوعے ز اکسیر دان
نخستین ازان عصمتِ انبیا | کہ تائید حق باشدش رہنما
بتفصیل این را بیان میکنم | بہ تمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسیٰ علیہ السلام

شنیدم کہ ہموارہ موسی الکلیم | سقی اللہ کاسات فوز العظیم
ز فرطِ حیا آن نبوت مآب | نمیکند گاہ از تن خود ثیاب
بجز چہرہ و دست پایش کسے | ندید از تنش باز دیگر بسے
گروہ یہودان خانہ خراب | کہ بودند دشمن بعالی جناب
زبہتان یکے آتش افروختند | کز و خانۂ دین خود سوختند
بگفتند موسیٰ ست معلول برص | شود بعد یک چند مقتول برص
عجب گونہ معیوب پیغمبر است | حذر کردن از وی بسے بہتر است
شنیدیم ہرگز نہ در عمر خویش | کہ پیغامبر خورد زنگونہ ریش

معنی آیت کریمہ

یا ایہا الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذو موسیٰ فبرأہ اللہ مما قالوا وکان عند اللہ وجیہاً

ہمین حکایت است

بیا بشنو اکنون بیانی دگر | بخور نعمت ایجان زخوانی دگر
[illegible] دجلہ رود نیل | زہم آیت از کوثر و سلسبیل
پے بیت اقصا مرو سوے شام | کہ خورشید آمد ز بیت الحرام
بہ ہیجوی انجیل و تورات را | ز قرآن بخوان یک دو آیات را
بیا از زمین سوے چرخ برین | بکن ذکری از رحمت العالمین
محمد شہنشاہ اقلیم جود | کہ شد باعث جود و بود و نبود
شفیع ہمہ آخر و اولین | حبیب الٰہ خاتم المرسلین
بلا شبہ گیرد بروز قیام | خطیب ہمہ انبیاء کرام
ز انا فتحنا ست تاجش بسر | لعمرک کمر بند زیب کمر
بود والضحیٰ لمعہ روی او | تو واللیل دان رمزی از موی او
بہ بیت الصمد شمعے افروختند | بت و تبگر از وے بسے سوختند
ز تعداد بیرون درود و سلام | برو باد بر آل و صحبش مدام
حکایت کند راوی حق پرست | ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک | همین خواست چون سایه افتد بخاک
قضا گفت زافتادن او را چه غم | که واخفض جناح است او را علم
چو شد هوش زان افسر اهل هوش | ز توش برآمد فغان و خروش
دو دسته کس ازین قوم آسیمه سر | رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید | همان لحظه نزد پیمبر رسید
تنش را بپوشاند از یک ردا | بهوش آمد آن هوش رفته ز جا
شد آن سرو نوخیز برخاسته | کز و باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنما | کز و باغ جان یافت برگ و نوا
گهر ریز یاقوت او شد دگر | دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب | دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری | دگر نو شد اندازهٔ دلبری
دگر بانی کعبه آمد زخواب | شد آباد ازو این جهان خراب
علی مهر بر لب نه اکنون خموش | چو عباس پرجوش دل ستر پوش

حکایت

کنون ذکر از اولیای کبار | بیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد | که بس متقی بود و نیکونهاد
شبانی نمودی باغنام قوم | ز انعام شان یافت انعام قوم

۲۹

طلب کن تو همواره قوت حلال | که از حرمت و شبه بینی ملال

خجل گشت زین پاسخش میزبان | بروان رفت زان خانه بس میهمان

کنون لب کشایم بذکر روات | که از ضعف یابد حدیثم نجات

نخستین بود راویم آن کسے | که در راه دین کرد کوشش بسے

بنوعیکه از بهر پروردگار | روان ساخت دریای سید نثار

رئیس شهیدان اسمعیل است | که از مدحتش خامه پادر گل است

بیان کرد آن قدوة الواصلین | ز نواب آن شمع دنیا و دین

هست این مدح آصف ثانی | قوت بازوے مسلمانی

بیاے سخن سنج روشن ضمیر | گل افشانیم بین بمدح وزیر

دواتم کنون چشمۂ زندگیست | بنظم از ان عمر مانند کیست

قلم گشت فوارۂ سلسبیل | ورق گشت رشک پر جبرئیل

بود مسطرم چار جوئی بهشت | زبل زد و فزود آبروے بهشت

دماغم مگر قبلۂ طور شد | نفس سر بسر آیة النور شد

بود دست من زیر دست قضا | ز دست قضا شکر این نقشها

بر و باد نفرین ز عمرش برین | که بر من بگوید هزار آفرین

سوزان دل سامع از انتظار | علی مدحتش هرچه داری بیار

فلک رتبه نواب عالیجناب | امیر الممالک وزارت مآب

چہ گویم ازان فیض وانعام عام | گر او برد لکھہ روپیہ یک غلام
من از دیگر این حال نشنیدہ ام | بچشم خود این ماجرا دیدہ ام
چہ معن وچہ سیف وچہ عبدالرحیم | نگردند زین گونہ اورار سیم
چہ حاتم چہ بختی چہ دیگر کسان | کہ این ہمچو کوہ ست دیگر خسان
چو دیدی بملک کرم رادیش | بدیگر فنون بین تو استادیش
ببانک وبنہ دست بردیش بین | اگر مردمی خنجر مردیش بین
ز بندوق بازی ادائے عجب | فرنگی است انگشت حیرت بلب
درین باب گر رومی آرد کلام | مبدل کند صبح عمرش بشام
برین تودہ چرخ گر یک دو تیر | زند خیز واز تیر او صد نفیر
بزد کمانش بود بیگمان | کبادہ کہن گوزہ پشت آسمان
تو بر تیر او تیر تقدیر دان | خجل زان سپر ہائے تدبیر دان
اگر نیزہ بازی کند آن دلیر | صف مرہٹہ گردد از عمر سیر
ز خنجر چو بازی کند در مصاف | برآرد دل کوہ از راہ ناف
جداگانہ در ہر فنی یک فنی است | ولیکن مبرّا ز ما و منی است
چو از گفتنم مدحتش ہست بیش | خجل گشتم از حسن گفتار خویش
برادر او بود ابلغ الوصف نام | وزیر محمد علیہ السلام
علی خیز بردارد ست دعا | بدرگاہ آن واہب کبریا

۳۱

[illegible]
نظر بر جیکہ نواب عالیجناب
معلی القاب قامع الکفرۃ
والفجرۃ مخدار کان الدین
وجامع العلماء والمجاہدین
محب الفقراء والغرباء نافع
الخلق وافر الاحسان
امیر الدولہ محمد امیر خان
بہادر سقی اللہ ثراہ
دیجعل الجنۃ مثواہ
در ناخ صوبہ دار الخیر
دصوبہ مالوہ تا دریائے
زیدہ بجماعت بیکدم
کوار وپیادہ اسپ و شتر
دا نواب صاحب بار از دہ
از جہاے گذار آن دریا

مال بیشمار بطریقهٔ جزیه و خراج و عشر بهر گونه که می‌یافتند میگرفتند و خدمت علماء و فضلاء
و مشایخ عظام و سادات کرام بنهجیکه باید و بنوعیکه شاید مینمودند و شایبهٔ مقصود هر وضیع و
شریف و یگانه و بیگانه در کنارش بی‌نهادند از جانب ایزد متعال جل جلاله مامور و محکوم
شده بمهلت تمام و برعبث مالاکلام بآنکه طرق و سبل آن لشکر جرار و بسبب هجوم جنود کفار
از هر گوشه و کنار مسدود و منقطع بود سید المجاهدین متوکلا و معتصما بحفظه بفراغ بال غزا و جهاد
شادان و فرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یا خانهٔ دوستان میرود از بلدهٔ شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل و منازل که هر مرحله بمفتخوان رستم و اسفندیار بود دهلی فرموده
بوجود فیض آمود خود لشکر را منور و مشرف ساختند محرر این رساله و مؤلف این مقاله بخدمت
ناظران و مطالعه کنندگان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس معیت سعید اشتمال
و علاوه آنکه دران ایام حال مبارک فال از چشم خلایق متواری و محجوب بود و بموجب این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بر وقت شان خلق کی ره برند * که چون آب حیوان بظلمت
درند * اطلاع و آگاهی نمیدارد دیگر یک واقعه که از زبان فیض ترجمان سماعت دارم معرض
بیان می‌آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر چهل کروه از بیگاه تا شبانگاه در ایام برشکال
که هر نهری بحری و هر گوئی چاهی مینمود و زیرش ابر مدرار بمضمون کلام ملک العلام ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان را تیره و
تار ساخته و غرش رعد صاعقه بار در هر گوشه و کنار عالم نمونهٔ آثار رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر اطلاعی نداشت و بسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه کروه که متعاقب میرسید

۳۳

توت لایموت بنات النعش وار متفرق شدند بعد یک لحظه مردی با زنی که برسر طبقی پر از حلوای گرم

بود آمده ببالینم نشسته بیدارم ساخته گفت که بگیر این نذر خداست برخاستم دگر نیستم و بآن پیر و

کسان گفتم که ساعتی نشنیده و تو تعاقب گو شنید که رفقایم درین لشکر بکاری رفته اند تا که

میرسند بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهیم بپاسخ گفتند که خواهان طبق نیستیم

اینهم نذر خداست حالا میرویم بعد ساعتی چون رفقایم رسیدند و آیت جامعیم بایوسخ خواندم

گفتم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

طبق حلوا موجود یاران بتناول دست گشادند و زبان بشکر رزق رسان جاری ساختند

به بحر تحیر فتادند دیگر واقعات از زبان بعض ترجمان در بیان بعضے حالات هنگام اقامت

لشکر که بگوش خود شنیده ام تفویض زبان قلم سکنم سیر موده بودند روزی از روزها که منفصل

خیمه مزقوم پیندار که ترکان هندوستان اند روزی ایشان بغرض تجارت گریست خیمه بند

هم برپا گشته و در خیمه پیندار پیری منحنی که این پیر زال کهن سال پشت خمیده فلک در آغوش

حضانتش پرورش یافته و در عهد طفولیت بارها گوش شیخ بغدادی تافته سکونت سیل شت

وقت چاشت ترکان مذکوره ماحضری طیار ساخته که نان خورش آن از بقول خیمه

آورده بودند بمجرد تناول لقمه اول فریاد برداشت که ای برخورداران این بقول از کدام زمین

آورده اید آیا فشان آن بلده دار مید و نیزگان که دران سفره حاضر بودند بپاسخ لب

گشاوند و گفتند آری که از ینجا بفاصله ده دوازده کروه موضع بقول معلوم ما یافت

پیر گفت که بعد تناول طعام هر کدام کمر بسته و بر اسپ ها نشسته و دو سه بیل و کلند هم

کرہمت بر بند دخود را زود برسان پس سید المجاہدین از لشکر مذکور کوچ فرمودہ بلدۃ الخلافہ
شاہجہان آباد رسیدہ بشرف مصافحہ و معانقہ حضرت امام المحدثین مشرف و مستعد گشتند و در ینجا
واجب و متحتم نشاند کہ از رؤیای صادقہ حضرت امام المحدثین کہ قبل از ورود سید المجاہدین بہ بلدۃ الخلافہ
است ناظران این رسالہ را کہ مقدمہ ظہور و بروز نباشیر صبح ولایت و طلوع نیر اعظم خورشید امامت
است خبر دار سازم تفصیل این اجمال بدین منوال است کہ تا رخیکہ سید المجاہدین از لشکر بصوب
دار الخلافہ شاہجہان آباد نہضت فرمودند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می بینند کہ گویا حضرت
سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم در مسجد جامع بلدہ مسطورہ تشریف میدارند و خلائق
از ہر گوشہ و کنار فوج فوج و جوق جوق بجہت زیارت دوان و خیزان متوجہ شدہ اند و اول از
ہمہ کسان جناب امام المحدثین بہ دست بوسی شریفہ فائز و مستعد گشتند سید ابرار علیہ الصلوۃ والسلام
آنوقت عصائی در دست میدارند و بحضرت امام المحدثین میفرمایند کہ ای عبد العزیز این عصا را
بستان و بر در مسجد بنشین خلائق برای زیارت می آیند حال ہر کرا پیش او عرض نما ہر کرا اجازت
بخشم بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرمودہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم عصا گرفتہ بر در
مسجد نشستند و خلائق موفور و شکار کہ از ہر طرف ہجوم آوردہ استیذان می طلبیدند و امام المحدثین
بحضرت سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ حال ہر کس معروض میداشتند و بموجب حکم شریف گروہی را
میگذاشتند و گروہی باز میداشتند صبحگاہان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاہ کہ از اجلہ
خلفاء حضرت شمس الدین شہید کہ مشہور بمرزا مظہر مرحوم اند رفتہ این رؤیا بیان نمودہ
تعبیرش خواستند سید علیہ الرحمۃ بپاسخ گفتند کہ طرفہ ماجرا و عجب حالست کہ صاحب یوسف

نمودن بای جهاد فرستادن جناب مولانا عبدالحی صاحب رحمة الله علیه

در جواب مولانا عبدالحی ارشاد فرمودند که شرح و بیان این مدعا در اکثر کتب تصوف و اخلاق مثل
احیاء العلوم وغیره اسلاف بکمال تشریح و بیان فرموده اند بجز و علم حصول این مقصود و وصول
این مطلب بدون توسل مرشد کامل خیلی دشوار الا قریب بمحال از ما شوق این معشوق بخدمت
این جوان تازه وارد که موسوم بسید احمد است شتابید اگر همت استوار است بسمع قبول شنید جناب مولانا
عبدالحی صاحب بعد اصغاء این کلام بطلب مقصود در خدمت شتافتند و بکمال ضراعت و انکسار
درخواست این مطلب عظمی و مآرب کبری کردند امام المجاهدین کیفیت الصلوة به نحویکه در رساله
موسومه بحقیقة الصلوة که مصنفهٔ آنحضرت است بیان فرموده [illegible] کلام بر این مرام نمودند
که مولانا صاحب حصول این مقصد گفتگو راست [illegible] بدین نماز است که در عهد نبوت سید الانبیاء
را صلی الله علیه وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین جل شأنه تعلیم آن نمازها فرموده اند بیا بجز
تحریمه دو رکعت نماز یافته ام بر بندند مولانا علیه الرحمة حسب المامور بعمل آورده تحریمه دو رکعت
نماز باقتدا آن عالیجناب بربستند و درین مقام اکثر [illegible] بیان میفرمودند که آنچه در آن دو
رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف
اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعاظم تلمیذان
مولانا ممدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز بنحوی که در رسالهٔ حقیقت الصلوة است
مشروحا بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید المجاهدین
شتافتند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فراغ صلوة مقصود و مطلب خود
یافتند بعد انقضای هفته عشره هر دو کسان عزم راسخ و همت استوار برای بیعت سید المجاهدین

تو به سلک مریدی گشته راه دیوان عام گرفتم و چون بر دروازهٔ آن مقام رسیدم دیدم که بوابان بی کس را
نمی‌گذارند شششدر شده متحیر استاده ام و برای حصول این ما مول شخصیکه ملول و محزون بودم که
یک ناگاه می‌بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیاء
تشریف آوردند و خواستند که درون محل پرده داخل شوند که ناگاه پا برداشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیلهٔ خود دران درگاه عالیجاه فائز و واصل سازند
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم هیچکس از بوابان
و دربانان مرا مزاحم و متعرض نگشتند و چون قریب محل پرده رسیدند پرده دار پرده را برداشت
و من بمعیت و رفاقت آن عالیجناب دران حجاب فیض مآب داخل گشتم می‌بینم که شخصے در کمال
با جمال بکمال هیبت و جلال بر تخت دیوان خاص نشسته و احدی در آن مکان عالیشان بنظر نمی
آید من خاکسار خایف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ استاده چشم بر چهره شریف
منظر لطیف صاحب تخت دوخته یارای هم زدنم نبود تا بآداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
درین بودم که چشم وا شده بیدار گشتم نیست سبب بیعت سلسلهٔ عالیه چشتیه و چون این رؤیای
صادقه و خواب عجیبه بر علما ظاهر کردم که سلسله قرین بود ند و از مغز معنی جاہل مطلق و عاری محض و بے خبر
یکبارہ رہ زبان باستہزا و تمسخر بر کشادند و دادِ جاہلی که از سر بیداد بود دسیدادند بر این هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم واژدهام نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته معروض داشتند که
تلمیذ رشید جناب مولانا عبدالحی صاحب بیعت برادر زاده حضور مرید سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی ندارند مرید گشته بخود مشکفش

ربانی لفظ س مراد حجاب است دلیل بر عدم رویت حق سبحانه تعالیٰ گمان کرده اند همین دلیل صحیح
نیست چرا که رویت او سبحانه خصوصاً رویت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون حجاب
اشباح و هیاکل اصلاً و مطلقاً ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح و هیاکل صاحبت معنون ماهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید اشباح
و هیاکل ایشانرا عین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن متکلمین اهل سنه هیاکل و اشباح را
آلات او که عبارت از ماهیت اوست بسوی مضاف سازند و منسوب کنند چون میت زید
زیدی که بعد انتقال روح میگویند که این لاشه زید است ازینجا طرحت امعلوم شد که زید دیگر
است و لاشه او شیٔ دیگر چون این تقریر دلپذیر کرانمود جمعی ازان بخبر تحریر و تقریر در آمد
فرح صماخ معترضین گردید رهطی ازایشان که با انصاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود بتوبه و استغفار لب کشاده در ربقه بیعت سید المجاهدین ربقه خود را
مزین و مجلا ساختند و بندی ازایشان که بخمیر مایه جهل و ضلالت مخمر بودند مهر سکوت بر لب نهادند
در زاویه خمول بالاختفا متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمه حسب حال ایشانست
بیت گر نه بیند بروز شپره چشم ◦ چشمه آفتاب را چه گناه ◦ بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علماء
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه سر بفلک کشید
و از طرف خلایق بسیار رو به مردم بیشمار که اکثر علماء و فضلا بودند مثل مولانا وجیه الدین و حکیم
مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیره حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پهلت رسیده

یا کہ حسن المجتبیٰ با حسن وخلق — شمع بزم آرائے ابرار آمدہ

خلق را سوئے شہادت رہنمون — چون حسین این نور ابصار آمدہ

ہمچو زین العابدین آن شاہ دین — عابد ابرار امیر و سردار آمدہ

ہمچو باقر بحر ذخار علوم — بہر تلمیذان نمودار آمدہ

سید احمد جعفر است آن جعفر است — ہر کہ زین جعفر بانکار آمدہ

کاظم الغیظ است موسیٰ زمان — ہالک فرعون اشرار آمدہ

ہم تقی و ہم نقی ہست آن امام — وارث ابرار و اخیار آمدہ

جمع لشکرہا نمود او عسکریست — بہر جند اللہ چہ سردار آمدہ

مہدی وقتش اگر خوانم رواست — کفر و بدعت زو نگونسار آمدہ

عروۃ الوثقیٰ ست رو دستش بگیر — زانکہ دستش دست جبار آمدہ

پنج شاخ مشعل است آن دست او — رہبرم اندر شب تار آمدہ

کور مادرزاد را از وے چہ سود — چشم او زین نور بیکار آمدہ

احمدم واللہ عبد القادر است — کان معین دین مختار آمدہ

بختیار اوست قطب الدین اوست — کان فرید دہر و اعصار آمدہ

اوست سلطان المشائخ لا کلام — چون نظام الدین دین دار آمدہ

صابر و شاکر نصیر دین حق — این عرفان مین شکر بار آمدہ

سنت از وے خوش رواجی یافتہ — بدعت از وی خوار و فی النار آمدہ

بعید از اخلاق گرامی و غربا پروری و مسکین نوازی نخواهد شد چون این کتب و مراسلات
بسیار جمع گشتند آنحضرت ہمہ را بوساطت مولانا محمد اسمعیل علیہ الرحمۃ والرضوان بخدمت
امام المحدثین فرستادہ استشارہ و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
دستاری سیاہ و پیرہنی سفید کہ ملبوس خاص بود و از دست مبارک الباس ساختہ رخصت
فرمودند اول بقصبہ پھلت کہ اکثر عشائر و اولاد حضرت شاہ ولی اللہ و شاہ اہل اللہ
قدس سرہما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلقات
و ذریات و نساء و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شدہ از بدعات و رسمیات
قدیمہ یکبار دست برداشتہ روش سنت سنیہ اختیار نمودہ ہمہ با مجتمع شدہ عہد و
پیمان شدید با ایمان غلیظ بدین مضمون نمودند کہ ہر کہ از برادران ما در بیعت امام المجاہدین
دست ندہد و از رسمیات قدیمہ کہ اکثر بدعات شنیعہ مخالف سنت سنیہ است تائب نگردد
نشود در قاطبہ ترک تماید اگرچہ اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضوری در
موت و حیات فرض و حتم باید دانست چون این معاملہ فیما بینہم وقوع یافت کلہم منقاد
و مطیع گشتہ دست بر بیعت شریف در دادند و ہر کس حسب مقدور خود بمہمانداری آن
مہمان عزیز تقصیری و قصوری نکردند و ہفتہ نگذشتہ بود کہ اکثر اشخاص متعلقان
قصبہ مع عرایض و مکاتیب بطلب سید المجاہدین رسیدہ باعث تکلیف قدم رنجہ شریف
باماکن و مساکن خود ہا شدہ از ین قصبہ نہضت کنانیدند ہمین وتیرہ در مظفر آباد
و لہاری و سہارنپور و کنڈ گلتیر تا رامپور و بانس بریلی و شاہجہانپور و شاہ آباد

۳۹

ایشان با سنین کثیره منقضی شده بود و رونق افزای قصبهٔ بریلی که مسکن مألوف و وطن
آبا و اجداد دست شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دور و سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل مقام مجتمع شده دو سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و یومیه مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می آمد که خوراک
این جم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه در انوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط و غلای اشدت بود و ریج آثار غلا خسیس و نفیس بیک روپیه می ارزید بنا بر علیه همه
مرید مولوی محمد یوسف صاحب که داروغه حضور پر نور بودند همه را یک جنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده حوالهٔ بوالبیان خلص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول هر روز شده بود که همه طعام پخته از دیگها آورده تغار پر باید ساخت و چادری
بران باید انداخت بر سر تغار آمده بکف کافی خود جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه وبارک فیه که در اکثر احادیث صحیحه مرویست
قرائت فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بهر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و احیانا بهمه مرسید و باقی نمی ماند و هر غدا و عشا صبح و مسا مضمون این
مصرع خواجه نظامی گنجوی خلایق برای العین مشاهده میکردند مصرع ع فراخی بد و دعوت تنگ راه
در حین نزول اجلال آن مایهٔ فضل و کمال در بریلی اگرچه آن انبوه نبود همین هفتاد
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده شانزده از نساء و ذراری و عبید

وقت سید المجاہدین با چند کس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم و آواز
حضرت شنیدم گفتند یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودند که اینجا تجلی بیرنگی تماشا
ہم تماشا کردنیست حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی بر ایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درین وقت
بر اطفال خورد سال و تمامی نساء در حال بیع بند نوعی شدت جوع است که از بیانش حرمان بیان
مقال قاصر و لال جناب که کوه وقار و طود تحمل اصطبار و توکل اند این محن و غموم و آلام
ہموم را گوارا میفرمایند چون رقبه یابان که از زیور معطل و عاریست احتمال این اثقال را
طاقت نمیدارد خدا را بحق قرابتی که میان ما و شما است تیر دعا از کمان ہمت والا بر کشاید
که دو سه روز این بار بطرف شود و قوت لایموت مایان درین بی اسبابی که ابواب جمله اقسام
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بہم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و عاجزی
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته داعی و سائل شدند که تر از ساعت نجومی نگذشته
بود که نقشة نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس مہتاب برافتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خداوست مصفا و منور گردید و برونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیار از ہر گوشه و کنار چادر پادر فلک و وار نثار ساخت

۱۴۱

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده نقود نذور را بدستم داده فرمودند که ای عجمی
بگیر بنده بخدمت معروض داشت که ازین سنگهاچه کشا مر ما با آنکه طالب طعام هستیم هر چند که این
نقود سبب وصول رزق است اما رزق نمی باید حضرت بیکس دو سه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دو سه کس را با وی همراه کرده باتباع عجمی امر فرمودند قصه کوتاه بعد از
وقت عجمی از بازار آورده طعام کنانیده بصغیر و کبیر تقسیم فرمودند بامداد آن چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
هم بیداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای پست همت بمعاینه این نقود مدت یک هفته چیست ما
تمام عمر برزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سنده
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در انجا مفقود سبب با جمیع ساکنان هفت اقلیم
نزول گزینیم زیاده از آبادانی وران ویرانی باحسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کار و باستخوان رسید حضرت در اول بامداد پارچه
کرباس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جد خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
الرحمه نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر نقدیکه بهم رسد اندرو باید نهاد
و از تعداد و حسابش اجتناب تمام باید نمود و هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمه از اهل الناس میگفتند که از مدت دو سه سال هر چه

سید المجاهدین در جواب مستدعیان فرمودند که حضرت جد امجد من این دعا بنا بر آن کرده اند که
اولاد ایشان پا از جادهٔ شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد
عتاب الٰهی و مهبط غضب نامتناهی نگردد و قول سعدی یا دندارید که بدر بر اهل بسیار است
اما پسر گرمی دار است اگر کلهم مجتمع شده عهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد
ارباب ضلال و رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکال است پیرامون نباشیم و از افعال
ناشنیع توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان
بارور خواهد گردید جمهاً قبول کردند آن مقتدای عصر بعد ادای آثار حصر بر مرقد مقدس جد
امجد خویش با چند معتمدان تشریف برده مخاطب با کلان شده ارشاد کردند که ای جناب بالا برای
انجاح مرام شما مناجات میکنم شما آمین کنید بالآخر همین کردند و دست شد منقضی نشده بود که اکثر ایشان
بکثرت اولاد و مال و تمول سعادت گستری گشتند که فرح عام مجالس بعضی را از ایشان جا گردیده بمراد خویش
فایز گشتند

ذکر رویای صادقهٔ سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی

در آن ایام شبی سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا ستاره ایست بزرگ و اکثر مردمان عزم
و اراده حمل آن میکنند بتقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در آن اثنا جد سید
محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکرهٔ ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن محترمه گفتند که بیائید من و شما شریک شده
این ستاره را بر داریم و بخانه آریم و تمتع از آن برگیریم آن مخدومه بنظر ثقل آن
ازین امر ابا و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

و حیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی و طعام دنیوی ممد حیات دنیوی و مملک
و مثنی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید و آگاه باشید که بعضی احکام الٰهی که منصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیارها که هندوستان است خصوصاً شرفا و نجبا از اهل غافل بوده از
سخط الٰهی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطبةً ترک نموده بلکه فاعل و عامل آنرا معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته بلکه قلم رو براه می آرند و منافع و مضار آنرا با آنکه مملو و مشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
الی اخره انشاء الله تعالے و بحوله و قوته اجرای این امر اول بر خود و اهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب و عروس زیبا نگار این مقصد از احتجاب
قوت مسند آرائی ظهور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را المحو
خواهم ساخت الحال بدیگری تکلیف نمیشوم تا در وعید اتامرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام بانجام رسانیده داخل دولتخانه
خاص گشته با حضار مخدرات خود و مستورات عشائر و قبائل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمحفل
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ ارجمند و

حضرت خواجه کائنات علیه السلام والصلوٰة منتهی وعاید میشود حیف وهزار افسوس نمی

دانند که امهات المومنین کلهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همه ثیبه بودند

که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باستماع این کلمات طیبات جمیع مخدرات

یکسر مهر سکوت بر لب نهاده بخانهای خود رفتند روز دیگر باز باحضار آنها حکم نفاذ

یافت بجمیع ایشان عموماً وبخاله شریفه خود خصوصاً که عمه حضرت سید محمد اسحٰق بودند

بکمال ضراعت ولجاجت وغایت انکساری وسماجت معروض داشتند که بخدمت آن

مخدره قباب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده در باب نکاح وتزویج با من

باقصی النهایت فهمانیده دقیقه از دقایق فهمایش فرو نگذارند واین همای اوج شرف

وعزت را در دام آرند هر یک از شما را روشن وهویداست که تعمیل این عمل بجای خطوط

نفسانی نیست الهیه جلیله جلیله من بزیور حسن وجمال آراسته وبحلیه اتقا وعصمت پیراسته

بلکه برای اجرای سنت سنیه وانهدام قوایم بدعت نامرضیه رسوم هندیه است همه حسب

فرموده عمل نموده در باب انحلال این عقده مالاینحل غایت سعی وکوشش بکار برده

ره بجای نبردند مدت دو سه ماه در ساحت این مدعا مرکب سعی وکوشش بکار برده

جولان دادند عاقبت الامر عروس مقصود در منصه ظهور وبروز بجلوه در آوردند

روزیکه سید المجاهدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بدروه چرخ دوار و

عرش کبار رسانیده در جامه نمی گنجیدند روز سیوم ازین طوی معلی دو سه مفتیان

چابک دست بلاغت نشان نزاکت داشته مناشیر کثیره بمضمون واحد که بمسودات

کون و مکان
عالیشان با رونق
ظهور کرامات آن
با سید العابدین و
ذوالحجه و شعبان

آن وزیر اعظم دریای جود ‌ ‌ ‌ دایما غمخواریش خوش می نمود
رنگ ابر بهمن آمد چون کفش ‌ ‌ ‌ داد جاگیرش مزید از مصرفش
هم بعقد و جنس شادش داشتے ‌ ‌ ‌ همچو سید مرشدش پنداشتے
نذر و رعیدین میدادش مدام ‌ ‌ ‌ روز و شب میداشتی شادش مدام
ناگهان در شهر ٹونک آمد وبا ‌ ‌ ‌ آن شهیده نیز از حکم قضا
یک شب دیگر وز بیماری کشید ‌ ‌ ‌ بعد از آن جام شهادت را چشید
گفت پیغمبر که هر کو در وبا ‌ ‌ ‌ مُرد می یابد شهادت از خدا
گفتم این اجمال تفصیلش شنو ‌ ‌ ‌ استقامتهای بی قیدش شنو
طاقتش چون طاق شد در مرض موت ‌ ‌ ‌ شد هویدا یک بیک آثار فوت
گاه بیهوش و گهے باهوش بود ‌ ‌ ‌ لیک ذکر قلبیش در جوش بود
دم بدم تفتیش اوقات صلوات ‌ ‌ ‌ می نمود آن مقتدای محسنات
گر کسے گفتی که بان وقت نماز ‌ ‌ ‌ آمد اینک زود تر تحریمه ساز
او تیمم ساختے از تکیه گاه ‌ ‌ ‌ آمدی اندر نماز آن دین پناه
استقامت را همی نازم که بود ‌ ‌ ‌ تا دم آخر سرش وقف سجود
کلمه گویان وقت نصف لیل بود ‌ ‌ ‌ کان عفیفه از جهان رحلت نمود
چون بخیر و خوبیش شد خاتمه ‌ ‌ ‌ شد بجنت همنشین فاطمه
قصه کوته بعد صد رنج و ملال ‌ ‌ ‌ خواستم از طبع خود تاریخ سال

بعد مدت شهر ... شد و در قصبه ... قدیم آباد و اجداد حضرت سید العابدین از عهد سلطان ابراهیم شرقی ... الی الآن ...

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر بر معانی صدر و پنجاه و سی و چهل سگیما راضی مذهب قدیمه صحیحه خود به مذهب باطله تبدیل داده و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود کشادند و غلو و تعصب در آن گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بمعاینه تخالف مذهب رشته برادری از ما طبقه انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض آگین را اگر نمونه مکه معظمه گوییم رواست جهت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث سید المرسلین است از آن زمین برخاسته و بحکم آیت وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا مجتهد ایشان در العیاذ کنجم رفض و تشیعه گری که در باغ بهشت بهار هندوستان ریخته بمسند وراثت ابوجهل لعین و عتبه و شیبه نشسته هم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشید وار اکناف و اطراف اقلیم هندوستان را بانوار هدایت و ارشاد روشن و مستنیر نموده و دیده و شنیده که از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصا علما و فضلا و سادات و نجبا احرام آن قبله را بالاحترام بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی رفاقت اختیار نموده و بعضی مراجعت وطن کرده میروند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار از این انوار محروم و بی نصیب گشته انگشت وار بر مقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تمام و تقید مالا کلام ارقام نمود که در این محرم هرگونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالتعین

افعال و اقوال با منظور است در خانه خود با ساکنین بازشیم دالا برای بکوزد در قصبه شهر و باغات قصبه منتشر غیره بار حکم نمایی مجتهد و والی اودین سال بدین عنوان نافذ گشته

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران ملهوفان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار
متعدین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شامگاه روز موعود انشاء الله الودود
با مخلصان و تابعان خویش از ینجا انتهاض نموده برای شراکت شما یان خواهم رسید و از
عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بخش الاوقات جهاد و قتال فی سبیل الله
درخواست میدارم از قوت بفعل خواهم آورد چون این آوازه اهالی بریلی و ساکنین
قلعه آن مکان و افغانان جلال آباد که اکثر مریدان آبائی آنجناب بودند بگوش ایشان
رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل
و مسلح گردیده برفاقت پیوستند نماز عشاء در قصبه رای بریلی ادا فرموده آن عالی تبار با رفقاء
جان نثار که اکثر پیاده و بعضے سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین
در طیاری نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست
اعوان و انصار مشغول و مشعوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده
دست از جان شسته و تودیع خانمان و زن و بچگان نموده هر یک با قربای خویش وصیت
کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با مناجات و دعا نشستند مستورات
مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلمهٔ با بانگ بلند تره گویان و از
ضرایح کاذبه که فی الحقیقت صنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
پرده نشینان سنیان بر مصلهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سبحه در دست گرفته بدرگاه
غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکروبین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

سجین و مکبرین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول بمسجد جامع تشریف آورده
بدوگانهٔ تحیة المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در همون مسجد که گویا برزخ بین سنی و شیعه
است بهمان طور مسلح و مکمل نشسته اولاً تمام همراهیان را فراهم نموده بتاکید و مبالغه ارشاد کردند
که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده پا از دائرهٔ
اعتدال بیرون ننهید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما مجادله
و مقاتلت در نرسید بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن و معتبر پیش سنیان مخالفین پیغام
فرستادند که یک یک تن از هر محله اگر بملاقات ما که مهمانیم آیند بعید از برادر پروری
نخواهد شد و اگر مضایقه نمایند اجازت دهند که بخدمت شمایان مسرت و شادمانی حاصل
کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش رسل الیهم رفت مانند کفار فجار که منکر رسولان شدند
بشنیدن پیغام برآشفتند و بپاسخ چنین لب کشادند که از ان خارجی بگویید که ما را در
عین تعزیه داری ائمهٔ اطهار حارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و
حسن گویان راهی دار السلطنت میگردم و بوساطت مجتهد لوای این فریاد و الغیاث
تا سلطان وقت رسانیده سزای این کردار ناهموار که یزید نابکار هم نکرده در آغوش شما و
اخوان و انصار شما نوعی خواهیم نهاد که اثر آن تا ابد الدهر قیامت خواهد رسید و عبرت آن بر
دیگر خوارج خواهد ماند بعد تمام این هزیانات و ترهات واویلا و احسینا بلند کرده دستارها
از سر انداخته و چادرها را کفنی نموده دو سه علم و تعزیه خفیفه سبکبار برداشته راه لکهنو گرفتند
باقیماندگان را بتاکید گفتند که خبردار و آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه داری

قضا و قدر با من نحوی و زوجه نیز آن عداوت بحدی بیجان و شدت داشت که تفصیل آن
اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون بر چه این خبر از نایب مذکور ملاحظه نمود ناتش در
روغن افتاد ابواب مراد و آرزو بر خویش کشاده چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
را که هر دو سنی بودند فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره متشیان را نزد خود
طلبیده مامور ساخت که شما هر گرانی سواران خویش بسرکردگی آخون زاده که شعبه نصیر آباد
نموده برای امداد سید احمد صاحب سفر (؟) مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود
برای خرج همراهیان شما میدهم هر دو از دو سیان (؟) با دو صیار (؟) روانه باید نمود و بگوش
سرگروه آن جماعت که آخونزاده بود نهانی گفت که بسید احمد از طرف قسم (؟) نهانی پیغام باید داد
که یک قلم و اخص (؟) از اعدای شما اند و بعد مدت که غیر بر ایشان دست یافتند در کشتن
و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلا و مطلقا
از طرف من و نسبت من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
از آخونزاده باید گرفت من هر گونه متکفل و وکیل شما هستم مقصد و مطلب مراد طلبی
نواب صاحب موصوف در آن وقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد برپا شود البته
این خبر با کمر (؟) خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیر
از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن حرف خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
بیگم صاحبه ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده
که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید المجاهدین

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شیرینی حاضر بود عجب گونه معامله رو نمود که سید المجاهدین
قدری ازان طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دلگیر نشستند که شمایان بخورید و مارا معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بجانهای خود رفتند بعد از کمی پسر مولوی عبدالباسط بجاپی
با انبوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا نمایند که ادای حرف قاف از زبانم با حسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در وی قاف است متکلم باید شد مولوی سطور چند الفاظ که عجز و سطوت
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای آن میگفتند
بیچگونه ادای آن میسر گشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی سطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در تناول خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان با حسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخوندزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا دریافته در اول مجلس شرف بیعت حاصل

۵۱

باسید عالیجناب و بهرگونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً از آن قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تقیید امر نموده بهمار از زود و شتاب بخصت نصیر آباد ساخت حاصل کلام چون
ستفیشان بجهت قهقری نموده وقت رفتن آه و نالۀ کاذبه بود و وقت رجعت باهلاک
و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود با رسیدند بجرد رسیدن آخوند زاده بهمار از
خانهای ایشان بسزا اولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توبیخ پیش خود طلبیده اشته با یمان
سوکنده از انها گرفت که حکم حضور پر نور در بارۀ تان که مصدر فتنه و فتور اند چنان
صدور یافته که ایشان را حواله سنیان باید ساخت و شما گوسپندان را بچنگال شیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند و اگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس خسیس آنها را پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان و نالان و اویلا
کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بر پای فلک سای افتادند
و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر ما یان حیران و مضطر تائب و مستغفر از افعال
شنیعه خود با بخدمت تو رسیدیم خدا را دست ما یان بگیر و عذر ما بپذیر آنوارث انبیاء
کرام و خلاصۀ اولاد ختم المرسلین علیه السلام بسجیه مرضیه عفو و رحمت را کار فرموده از
خطا و جرائم ایشان گذشته بکلمه لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو
ارحم الراحمین لب کشاده هر یک را معانقه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
در انست که بر مکان دار الندوه خود فریاد رس مجتمع گشته باز نامه از ین امر شنیع و افعال
قبیح که از شما سرزده شده بود و مواهیر خود مزین و مسجل کرانده و مهر قاضی و مفتی بر و ثبت

عزم بالجزم لکهنؤ نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسمعیل شهید مع دیگر همراهیان یکصد و هفتاد
نفر بودند بلکهنؤ رسیده بر ٹیلۂ حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در مکانی
که از بنا بر شاه مسطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند و دران
ایام مبارک ازدحام خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضلای کرام بودند بشرف
بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید با سید استماع وعظ و تذکیر خلایق
کثیر از برنا و پیر از وقت دمیدن طباشیر صبح منیر تا زوال آفتاب دران مکان وسیع
نوعی اجتماع نمودند که یاد از روز حشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد در بام خانها و بر
در و دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شده بود که یک تار قلم در میان میدان
هجوم عموم تاب یکقدم برداشتن نمیداد چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علما را تنگی مجال
کرد و بسیط زمین کسی را عدیل خویش نمی پنداشتند و اکثر علمای شیعه که تلامذه مجتهد کور بودند
بارادهٔ الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفای ذوی الاکرام هر گونه بکشاکش تمام
رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
سبحانک الآیة نوعی لب معنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که
نمی رسد فضلای فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
باهم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر ضعف مضاعف ما یانست بلکه حق حقیق

خود متوجہ گشتند آنحضرت بمجرد توجہ ایشان اجازت فرمودند مولانا عبد الحی صاحب تمام انحدیث
را کہ للایمان بضعة و سبعون شعباً اصلها لا اله الا الله و فرعها فلان
و فلان و اٰخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرمودہ کہ عالم
و جاہل آن محفل انگشت حیرت بر دہان نہادہ صدائے تحسین و آفرین از ہر گوشہ و کنار برخاست
آخرش بعد اطعام طعام بہزار روپیہ نذر نمودہ رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سہ
مقام بلکہنو کردہ درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفہ و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاہ
بفیض خانہ مسکن خود کہ رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص کرامت
اختصاص بسبب ہجوم خلایق کہ بارادت بیعت خصوصاً نسوان کہ از چہار طرف ہجوم نمودہ
بودند خانہ حضرت نوعی مملو و مشحون گردیدہ کہ مزیدی بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سہ ہفتہ بخانہ فیض آشیانہ خود قدم رنجہ نکردند عزم شریف بہ بنا رخانہ دیگر از
خشت خام موافق بسنت سنیہ حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین ارادہ آمادہ
گردیدہ دو سہ بیل و کلند جمع آوردہ و آمادہ ساختہ کلندی از انہا بر دوش مبارک خود گرفتہ
برلب مغاکی کہ در تہ آن قدری آب بود رسیدہ بکندن آن مشغول گشتند بمعاینہ این حال
اصحاب آن صاحب کمال ہجوم آوردہ گفتند کہ مایان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمہ معلوم نیست حضرت در جواب آنہا فرمودند کہ وقت بنای
مسجد نبوی آنحضرت صلوٰۃ اللہ و سلام علیہ بنفس نفیس خود بر داشتن خشتہا و غیرہ امورات
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابہ کرام ہم برین عمل شرکت می نمودند بباید شرکت

اگر کج کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه توپخانه را مامور فرمایند که نرگاوان توپها
جمع نموده بر گردن تا مقام معلومه خواهد رسانید هشتاد و یک نفر در آنوقت حاضر بودند با ایشان
مخاطب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسئلت نمایند که آن بار
گران بدون استعمال نرگاوان توپخانه حاکم وقت بحول و قوت الهی بمکان مقصود برسد بعد
اتمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت برآورده جانب ستیخ
آن تنه که بسیار اثقل از سر آن تنه بود ایستاده کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
امر کردند که یکباره تکبیر گویان بغلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرفه آنکه هر چند
که آن گروه کثیر میخواستند که بغلطانند بغلطیدن نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بر آن تنه بنهند
و حضرت مع هر سه رفیق دو سه قدم قهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف و صدمه
ضعیف زور میکردند و آن تنه گرد روش میکرد و یاران تعجب کنان خندان خندان
بعرض امیر رسانیدند که حضرت برای چه بهانه ما را در رنگ می آویزند و از ما هیچکاران هیچ
نمیشود فقط زور جناب کافیست حضرت بپاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید کاین
برکت شماست که معائنه میکنید ما همچون شمایان بنده خاکسار پروردگاریم سخن کوتاه
تنه درخت از نیم گروه راه تا منزلگاه همچنین رسانیدند و خلایق کثیر از برنا و پیر بمعائنه
و استماع این کرامت کبری دمبدم مجتمع میگردیدند و میدیدند و در آنوقت بر حضور فیض
گنجور حالت مجذوبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس مسجدی متصل
تکیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر رای بریلی موافق سنت سنیه

عنایت کرده بودند آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را بر رحلی نهاده می بسته داشتند
که عند الاحتیاج هر قدر که درکار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن رحلی را کشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکماه برای مستعدان مبلغ
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود حاضر بود
عشائر و تبار بجا داشتند که این نقد متبرک که میان آن ما اهل مجلس باهم گفتگوی میکردند که
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چند بار واقعه عجیبه معامله غریبه معائنه کردم یعنی وقتیکه عند الاحتیاج بر رحلیکه آنرا در وی
نهاده ام میکشایم موافق احتیاج خود از ان می یابم حضرت باستماع اینمعنی بغایت متحیر
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحبه حال اینجا نیست
که شما را پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زاد بلکه هر کسی
را که این نقد رسید هم عند الاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بوقلمون حاجتی او روای بر آرد ولیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
انا عند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
اند والده مرحومه عرض نمودند که شنیدن این تعبیر و تشریح از ان روز بطوریکه معامله با دیگر

شدند چون موضع درود این قافله دیه ویران بود بهزار تلاش دیگ و دو از خانه
کشاورزان مقدار دو من کهچری بهم رسید چون دیگ و لور کنده هیچ میسر گشت مگر ده دوازده
سبوچه از خانهٔ کانسگری بمعرض ابتیاع در آمد بناچاری کهچری مذکور دران طبخ گردید
اکنون صحنکها کجاست و رکابیها کو شقر جا بجای که بر روی یخ بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده پانزده مقام در بلدهٔ الهآباد
کردند خلایق کثیر از فقرا و امرا بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلدهٔ بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنا برهمین دعوات
عزم بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس را
بنواختند و در مسجد لب سهرحل اقامت انداختند مدت یکماه درانجا مقیم ماندند و قریب ده
پانزده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر چه سرا و چه جهرا تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود در امنور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کشیشان و مغان که عبارت از مرشدان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زودتر ازین شهر
شوید که در بت دو جهان ما که عبارت از ذکر و فکر است فتور تمام و قصور لا کلام
رو داده آنحضرت کلمات بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار و جلهٔ کفار را
دعوت اسلام نمودند اما چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود سودی

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
دین است محروم و بی نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجمله شاخهای اسلام است با اصل برابری
و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازم و آنگاه بجهاد و قتال
بپردازم بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور
مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی
عبدالحی را که برای آوردن قبایل مامور بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند
چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان فائز گردید
آنها باغ و عقار و غیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد
بخدمت آن هردو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هریک عرایض خود ها محتوی بر قبول
سعادت این خیر مآل بحضور اقدس اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات
اهالی کانپور و کوره جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبه دلمئو بطلب آن امام همام
بضراعت و التجاء تمام فرستادند درینوقت مولف این رساله بقصبه نصیر آباد بود و فرمان
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود و شتاب بقافله ما ملحق کن که اراده سفر کانپور
دارم و واجب منت بعطای سعادت اکثیر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول
این رقیمه خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت
شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای
نماز فجر تا نماز اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی با معارف و معتقدین نگاه

شده بود فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد بود و بعضه هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹها و غیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف ان
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم از طرف من متولی
این مکان باشید و از خدمت آینده و رونده ها خصوصاً از اصحاب ملتان و از خدمت
ملتان و ضیافت خود آنها را تا معتقد و راز هیچکس دریغ نباید نمود و در ایام اقامت آنجناب
حوالی بعض اهل کوتره و جهان آباد مع چندکسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
بلده نموده بقدوم میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
خود بنواختند چون قصبه جهاوان از آنجا متصل بود قاضی آن قصبه مع چند اهالی آنجا
بخدمت رسیده و بسلک مریدان منسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن بکمال سماجت
و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه کوره گردیده
و در مسجد قاضی مسطور رحل اقامت انگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه یکے از واردات عجیبه معامله غریب در ایام اقامت این قصبه این
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها مؤلف
این رساله هست همه ها بمراقبه مشغول بودند و بنده بیرون فاصله احدی متصل آن حجره
فیوضات بجا داشت و تلاوت کلام مجید با بستگی بی خودی میدید که مشغولی آنجناب بنسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روزینه
با آخر رسیده بود و بنده مامور با مشغولی که از ابتدای سفر بود از جا جنبیده متحیر و ال

بین العالمتین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب کفر و منکر این بلا شبہ
مبتدع است حاصل کلام بعد دو یک مقام از انجا کوچیده در کھجوه تشریف آوردند و
آن قصبہ فرو کش گردیدند یکشب انجا اقامت بود و دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
آن کہ عبارت از معتبران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاستہ راہی فتحپور
گشتند چون دو سہ مقام دران شہر نمودند اکثر اہالی شہر بدست شریف حاضر گردیدہ
مرید گشتند در اثنای اقامت این شہر روزی از روزہا بوقت مشغولی کہ بعد عصر
مقرر بود قریب مغرب سر برداشتہ باصحاب بشارت دادند و آب زلال شکر از دو شعا
زبان فیض ترجمان را ترساختہ ارشاد کردند کہ امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف
و کرامت خویش نواختہ و در جمیع اقران ملکہ اسلاف مرا سرفراز و ممتاز ساختہ بنوعیکہ ارشاد
شد ہر کہ بر دست تو بیعت خواہد کرد او را از جمیع مکروہ دنیا و آخرت محفوظ و باقسام
رضامندی و انعام خود محظوظ خواہم داشت عرض کردم کہ ای کریم و رحیم و ای
اکرم الاکرمین میخواہم کہ آبا و اجداد مرا نیز بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز
و مفتخر سازی دو سہ روز در انجاح این مرام توقف رو داد و در اثنای توقف از انجا
کوچیدہ رسیدیم آنچہ درین ضمن غایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم
رسانیدم و ہیچ دقیقہ از دقایق فروتنی و خاکساری فرو نگذاشتم کہ یکبار گاہ از مہب
عنایت و الطاف نسیم امیدواری بنہال آمال این شکستہ بال وزید یعنی تیر دعا بہدف
اجابت رسید ارشاد گشت کہ فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را بخوان

خدا ایزد وابی ابن کعب تشریف آوردند و بعد سلام بشارت دادند که ای ابن کعب مژده باد ترا که
ایزد متعال مرا امر فرمود که با ابی بن کعب در قرآن کن ابی از زبان حضرت پرسید که آنحضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی
عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خون
شادی مرگ بود مصرع ع از کریمان کارها دشوار نیست * آمدم بر اصل سوانح و نگارش
حالات فیض سمات آنمعدن کرامات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند و از
اهل دهلی و نواحی آن با قبائل و عشایر بمقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث با اطفال
و ذراری به نیت حج بحضور والا رسیدند و هر کس هر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمو و نصیرآباد و جائس وغیره مجمع گردیده
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرداً و وحیداً و اکثری
با قبائل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چهار پسر خود
با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف
گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای ملا عزم معیت داری عرض کردم
که البته میدارم فرداً و وحیداً فرمودند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

قاعاً صفصفاً لاتری فیها عوجاً ولا امیاه چون کف دست مرئی میشود بفاصله

دو رشته قدم در تمام زمین هزاران آبیار عمیق یک گز و دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت

معاینه میشود هاتفی از غیب که شخص او مرئی نمیشود دو مرة بعد اولی و کرة بعد اخری میگوید

سید به بین که این زمین بر روی آب بسان کشتی است در قبضهٔ مالک و خالق آن اگر

خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیت لهم انا حملنا

ذریتهم فی الفلک المشحون سوره می سازد و بمشاهدهٔ این معاملهٔ غریب و ملاحظهٔ

این واقعهٔ عجیب سراسیمه از خواب برخاستم و بحضور اقدس والا رسیده بعد ادای اسلام

عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهره‌ور

خواهد شد جناب فیضمآب خندان خندان و مسرور و فرحان دست شریف برد و ش این

نحیف نهاده فرمودند که اکنون تو از دو اقرار امروز را سبب و باعث چیست بنده

خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بر همچو شمایان اگر همچنین تاز یانهٔ ادب و موعظه

کرده شود رجوع براه راست هدایت متعذر و مشکل گردد بر دو قصه سفر کنن حاصل الامر

سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بمعیت چهار صد کس که اکثر از ینها

متاهل بود نماز قصبه رای بریلی عبور دریای سی نموده مقدار یکپاس که ای تو دیع و خیر

بیعت اهالی بریلی وغیره مردمان اطراف که با او جمع شده بودند متوقف شده آنوقت دو کیسه

خزانه امان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید

برآمدند سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی وغیره محرم قد

مطلقا ممکن نیست از این پنج چه آید مازین کلید این در نگشاید این نقد را با ساکن بکی

که در بیوتت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیافته اند بکسی از شاالیه ایشان بسیار ندکه

باهم قسمت کرده بگیرند و لو بصاحب بموجب امر شریف بجا آوردند آنگاه کلاه مبارک از

سر برداشته باغوش نهاده دست بر عا گشادند و فرمودند کای کریم کارساز این قدر

مخلوقات را که بمعیت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود را بجمیع وجوه

بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعد از ان با جمیع

روانه گردیدند در اثنای راه دلشو که بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده همراه بود

میکرد گفتگوی عجیب و مقالات غریب از هر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از همراهان

دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار اینقدر خرچ همراه دارم که تا آن خرج خرد و شود

منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من عشر عشیر تو با خود ندارم خدا داند که بر من چه خواهد

گذشت دیگری در جواب آن متکلم با تمسخر در میگفت که از خرچ یکروز دو روز چه جای

گفتگوی و بیانست بنده حیران است که در این غضب ساکنین و فقرا که دائمی کیف ایشان

نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید رهروی متوکلی که

منصب ندیمی با سید المجاهدین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان

خطاب کرد که ای هرزه درایان این چه گفتگوی است همین خیال باطل چرا اندم نمود اید

بدین سفر مبارک میگذارند کریمی که مهمانان عالم را بخانه دوست و دشمن فرود می آیند

چها چها سفره انعام و اکرام میگشاید آه و او یلا شما بصبران را که عزم خود بر آنخانه فیض نشانه

بیکناگاه دو سوار تیز رفتار از تنگ دمار که تقریب پنجاه کس پیاده با ایشان همراه بودند
از دور بهلال آسا نمودار شدند و مسافتی که ما بین ما و ایشان بود قطع نموده بیکی
طرفة العین دران باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست دو سه کس اشاره بآنطرف کردند
اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فایز گردیده بر همان سبزهٔ
نوخیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
باداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحیز بیان آمد این بود
که آنحضرت اول مرا بعقد بیعت مشرف فرمائید و بفحوای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق تصفیه در مشاجره که بین ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس هر دو ایشان بر بقعه بیعت مشرف و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
در حق ایشان و دیگر کسان که حاضر بودند برکشودند و مرکب همت در میدان مناجات
المجاحت بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسکت نمودند بعده بآن
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین است بیان نمائید چون آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروض داشت از روزی که آوازه قدوم
میمنت لزوم جناب گوش زد این نیاز مند گشت از همون روز به تهیهٔ ضیافت والا
مع تمام قافلهٔ شریفه مشغول و مستغرق بودم بامید آنکه ماحضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک که پیش ملازمان والا نهاده فرق عزت بفرق قدین رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمائیم امروز چون بطیاری طبخ آن مستعد گشتم این کس آمده

شتافتند و بخدمت ایشان معروض داشتند که امروز روز چهارم شکر بحق است امیدوارم که بر دوم

مهاجرت را مرتفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر محظوظ و منبسط گردند و بساط مغارت و

مباینت بالکلیه در نوردند امام ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب المخافقین در

جواب آنها ارشاد فرمودند میخواهیم که شبستان خانه ام را جناب فیضمآب حضرت امام حسن

علیه التحیة من رب ذوالمنن بشمع قدوم میمنت لزوم خود رشک خاور گردانند و ثواب قدیم

این مصالحه و معانقه و مصافحه عاید حال آن مجمع کمال گردد چون حضرت جناب حسن

مجتبی بر این ماجرا وقوف یافت از غایت تبلیغ و انبساط بدولتخانه امام ثانی شتافتند و از غایت

فرحت و سرور آن ثمره شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی

شریف ایشان داد و بر ایثار ثواب که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان

بتحسین و آفرین برگشاد هرگاه که این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن هر دو معتقد ارادت

سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجیل برخاسته نقد رخصت از سید المجاهدین حاصل کرده

بخانه خود ها مراجعت نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برخاسته جانب

قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد ادای عشائین

خلقے کثیر که ایزد متعال در دلهای ایشان تخم سعادت ازلی و دیعت نهاده بود و نهال اعتقاد

ثمره سعادت بار آورده به بیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب بگذشته

بود که برادر کلان از نهاد وکسان که باستقبال شتافته بودند سفره مهمانی تمام اہل قافله

که مقدار چهارصد کس بوده باشند چیده روز دوم برادر صغیر بسعادت میزبانی این مهمانان

65

گشتند و حضرت سوار کشتی گردیده قریب بنگام که دریای گنگ نهایت طغیانی داشت متصل موضع ...ی

و بوه بهمه مذکور که از انجا بمکان میرزا ابراهیم گرده بود و از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب

پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند خانه که هر یکیه پر از طعام گوناگون بودند بخدمت والا

حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که همه کس رسیده باقی ماند و برای ناشته آماده نهادند

بنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانه شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده

بودند بعقد بیعت معقود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ڈلنڈ کی کشتیها رسید شیخ

شیخ محمد شاه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که بر لب دریای بنگال عزیز بود و شور کشتیها را طلب

میدارد ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی در آمدند

و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور پرنور ... تناول ...

آماده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آنموضع بعزم بیعت بمکان نیاز مندان

دو سه روز مکین باشند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سازند حضرت بربستن کشتیها حکم کردند

مذکور فرود آمدند و ناشب پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گهری روز که مانده بود تا

قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در انموضع چبوتره های بدعت

که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند همه را فراهم نموده از

زبان فیض ترجمان نوعی تعزیر و در نصایح آویزه گوش ... ساختند که از گوشه ...

کناران مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و همه توفیق توبه نصوح حاصل ...

بخانهای خود در رفته بیلها و کلنده ها آورده استیصال و انهدام در ان شب تاریکه آن

کہ برخی پوش کشتی برای نگہبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند کہ دو سہ شعلہا

از مسافت بعید نمایان است دآنہا متوجہ اینطرف اند یکی میگفت کہ اہالی این حوالی

شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت کہ اغلب است کہ این گروہ عورات است شاید طعام

کہ نیاز خضر در ایام برشکال نمودہ بر دریا آوردہ فاتحہ میکنند دیگری گفت کہ شاید تماشائی

کسی باشد کہ از یکموضع بموضع دیگری برود الحال این روشنی منقطع خواہد گردید ساعتی

نگذشتہ بود کہ دیدبانان بعرض رسانیدند کہ شعلہا اینک رسیدند درین گفتگو بودند

چہ می بینند کہ انگریزی بر اسپی سوار مع چند مجانہا پر از طعام متصل کشتی رسید و پرسید

کہ پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند کہ اینجا موجودم تشریف بیارند

فی الفور از اسپ فرود آمدہ و کلاہ خود بدست خود بجنابش کشتی رسید و بعد از پرسش حال

یکدگر بعرض رسانید کہ از سہ روز خبرداران را برای اخبار قافلہ شریف ہمراہی حضرت موجود

بودم امروز خبر آوردند کہ اغلب کہ حضرت مع قافلہ امروز بمحاذات مکان شما فروکش خواہند

شد بمجرد این نوید زحمت جا دیدہ برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم

چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمہ را

از ظروف وا اوانی ایشان بر آوردہ بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا

آوردہ در قافلہ تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند

و رخصت خواستہ روانہ گردید چون تفتیش از حال او کردہ شد معلوم گردید کہ از نوکران

کمپنی نبود بلکہ منجملہ تجاران نیل بود بنا بر توکل آن متوکل علی اللہ کہ از برکت او

حال خود نموده از انجا کوچیده در بلده اله آباد بر دو گهاٹ موافق تجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف
بر لب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب کمال منزل گزیدند و کشتیها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از اعجوبه زمانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
با مرشد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید پانزده روز
ضیافت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکهزار روپیه فقط در طعام صرف میکرد ساکن
و فقرا اله آباد در روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا میداشتند و
اطعمه لذیذه میخوردند و می برداشتند و در خدمت یک خیمه کلان که در وی دو خیمه مندرج
بودند و ده دوازده خیمه خورد از خیمه دوزان جا یک دست طیار کنانیده بنظر فیض
اثر شرف گذرانید و درین ما بین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله معلی پیوسته
تعداد ایشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور برای هر واحد ایشان جامه احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورد و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر واحد از اهل قافله و ده ده روپیه با قارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرج راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
به ... داشت و یکبار بعد از ظهر و همچنین بعد از مغرب بحضور والا حاضر میشد در هر وقت

که بازار شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسلک سنت
سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و نسی شده بود همین
تقریر دلپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هر که
چنین بگوید سزایش چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب
تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع نباشد چرا که بمفارقت و فوت اهل ایمان
زمین و آسمان میگرید چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض
الآیه نص صریح قطعی است چون جواب باصواب و دندان شکن بحاسدان بدینگونه رسید
از غایت خجالت چند روز آن راز را پنهان داشتند و بآخر بموجب قول مشهور مصرع ع
یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن ٭ این راز مخفی برملا گردید و آن تیره درونان
نادم و پشیمان شدند بالآخری بعد دو سه هفته از الهآباد نهضت فرموده بطی یکروزه
چون آب دریا بغایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ
عبداللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت
مشرف شده دو سه روز در آن مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر
گذرانیدند و کمر عزیمت حج بمیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنای
اقامت آن مقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره
تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یکهفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها
و بچارگده اقامت گزیدند و سه روز در آن مقام ماندند بطی یکروزه قریب

۶۹

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل بنارس
ازان متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل رو داد حضرت برای خود و دیگر اهل
بجره کرایه فرموده از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و سه روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از دُرر غُرر نصایح ارجمند آویزه گوش ساخته از جمیع شرکها و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل باینه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و از انجا به بکسر تشریف آوردند شب باش
شده صبحدم کوچ نموده به داناپور رسیدند و چون عمله انگریز و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد درین اقامت
از سعتها می مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً او لیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و مجتنب گشته
گوشه عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکباره
دست بر داشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین عرصه خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح و اندرز آن پیر روشن ضمیر سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بعد چند روز در شهر مونگیر رسیده یک روز اقامت گزیدند

سید عبد الله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوع فرمو[ده]
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار روانه گشته متصل بلده کلکته بر[ای]
طیاری طعام چاشت کشتیها بربستند منشی امین الدین وکیل کمپنی که گل سر سبد امیران آن بلده
عظیمه بود با چند عمایدِ دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام سرِ افتخار بفلک دوار [رسانیده]
معروض داشتند که ای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم مسرت لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر
توجه بنوازی و کلبهٔ احزان این فقیر را بمسرت قدوم خود مفتخر و مباهی فرمائی از آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر معروضهٔ این کمینه بشرف [قبول]
مشرف گردد زهی طالع این ... زهی اقبال این بخت بلند خواهد بود چه اکثر عماید
و غیره ساکنین این بلده گروه گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک در [ملازمت]
حضرت فرمودند که نشنیدی بیت بود روشن بدانش پیش دانا ٭ که باشد دست و دست
پیش دستان ٭ چون پیش دستی کردی گوی مدعا بردی ان شاء الله العظیم جز بکاشانهٔ تو
دیگر جا تا مدت قیام این شهر مسکن و ماوای نخواهیم گزید درین اثنا رود و سه عماید کشتی سوار [ان]
رسیدند و بملاقات فائز گردیده درخواست نزول بمکان خود با از آن حضرت بکمال
سماجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد موکد
کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت داریم الحاصل بعد صلوة
مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری بگی بمکان منشی [موصوف]
تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچهٔ خویش که بکمال

را یارای گفتگوی نبود واز مدعی و مدعا علیه هر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بهر گونه با ایشان میرسید بعبه اقتضای بر ماه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام که از
عدالت مبالغ خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار با ایشان واصل
میشد وقریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام
بعد شش ماه کسوت بلا تعرض بجید وکدی یافتند و هر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه از ان مرجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی دامن آرزو ویش را گران
بار میساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این ابهت و اجلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نمی بود که مزیدے بران متصور نباشد
چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میرسید با مورات خانگی که بشخصے سپرده بود
خود را بیکار و معطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و بجزاگی بزنان پری پیکر مهوش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود روز ا
بخدمتش می بود و شبانه بعمان بلای آفت اندای که بیخ شجره دین و ایمان میکند و عاقبت
را گمونسار برد و زخم می افگند منهمک و مشغول بود و مدام با ندمای خود میگفت که حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباه را که بس محض هست بود و
این اکسیر فیض تاثیر که بجید و جهد آلان دستیاب باشود و محروم و ناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت و قریب دو هزار کس از عمائد و علما و غیره متوسلان ناظم
آنمکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

نماید و بعده ابواب لهو و لعب بر روی خود بگشاید هرگز مانع و مزاحم و متعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که بمواجهه و مشافهه بنده گرد پیرامون امورات شنیعه و رسمیات قبیحه نگردد و بپرده ناموس
خود را پیش من ندرد آن عزیز فهیم این مژده را بحضور فرشی رسانید بامدادان که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر بنظر آن عالیقدر گذرانید و ربقه بیعت شریف که عروه
وثقای مراتب و جهانی است گردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی ملاء الناس که مجمع هزاران کس بود با آهنگ بلند دست آن ارادتمند
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دائر است از دائره آن پا بیرون ننهند
بموجب بیت مشهور **بیت** هر کس که ز اندازه نهد پای فراتر * مستی است که پروا البته
بام ندارد * مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزه گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و آن زوار از هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده برودی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد ساعتی
بجواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
الوند است متحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعا متعالی بدرقه این راه و دستگیر این سالک
خواهد بود مصداق قول سعدی علیه الرحمة **بیت** کسیکه استعانت بدرویش برد * اگر
بر فریدون زند پیش برد * بعد انجام این کلام سید عالیمقام برو و دست حق پرست
را بر داشته و کلاه از سر نهاده وثوق این عهود و وفا این وعد با هزار ضراعت و
التجا و با انواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاها این دعا را بجلیه

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم تماشای نظاره
آیات الله بمعنای فانظر الی اثار رحمة الله بهر گوشه و کنار تلاشی و تردد کرده
منشی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که حلول شمعون از چراغان و قنادیل کالی
بعض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته و در خانه دبسته بر سریر عیش و
نشاط جا کرده حال آن دو کس بمصداق این چند ابیات مؤلف رساله است مثنوی

بیک برج شد ماه با مشتری	یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا	یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین	به تیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل دمان دگر همچو خار	یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بدا افروخته	ز ایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان باز و معشوق دلنواز طناز گرم
گشت خریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق
آورده با ساتگین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم بنوشند که دفعتاً با
آنکه چند دروازه آن مکان بسان هفت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود یعقوب
وار جناب سید المجاهدین رسیده بر کرسی که بمقابل کرسی ایشان دور نهاده بود
انگشت برهان بنشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر مالاکلام بسوی
نگاه کرده شناخت شیشه و پیاله و ساتگین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

۴۷

بعرض تبیان آورد و بعد از آن گفت که بکدام رو که آبرویش بخاک مذلت و خواری ریخته شده دران محفل عالی که محل و مقعد صدق بل یا امانت رو آرم آنکس مبادرت نموده دو جواب گفت که اولیا رخدا و پیشوایان راه ہدا اسطرح انوار نامتناہی و اخص الخواص خلیفهٔ الٰہی بستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی را بدرقهٔ خویش نموده قدم جسارت برگشا رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بمجرد استماع این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس فیض الاحاطه گشته و بمجرد روبروی آن شمائل نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت استاد حضرت سر برداشته در کنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند در مدت هفته و عشره این خبر بهر خاص و عام منتشر گشته و ساکنین آن بلدهٔ عظیمه تا مدت دو ماه هر روز قریب هزار کس بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص گردید که و در پیشش پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون اجماع خلایق هر روز از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون پر میگشت حضرت بر دروازه تشریف ارزانی فرموده هفت هشت دستار را وا کرده بهر گوشه و کنار آن مکان بدست با معین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با آهنگ بلند تلقین میفرمودند

واحوال نکاح از زن و مرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح با مرد خود معامله زنان و شوهری داشت اگر در آن محفل حاضر بودی سنت نکاح بر ایشان جاری میساختند و اگر از احدهما حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح و تلقین فرموده رخصت میدادند و اگر احضارش ممکن نبودی بتقیید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی و میثاق عهود شدیده از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در روزت ششم پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و اخرام در بلده عظیم آباد و کلکته از هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالعین مستفیدین بیعت گشته بمسکن و ماوای خود جا گرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف با بانگ بلند میگفت که هر کس که از شمایان بسید المجاهدین بیعت کرده باشند با من بگویند که مرسومات برادری با وی جاری خواهم داشت و هر نابیناهی که ازین کحل هدایت محروم خود را خواهد نمود او را بند و و فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یکقلم از وی مقطوع خواهم نمود بجز شرط و حجت تمام است چه گوئیم و چه نویسیم که بعد از سنوح این سانحه عجیب گونه هجوم در دائره آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود که خامه بریده زبان از نوشتن تفصیل این اخبار اگرچه اند که از بسیار و مشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرون است و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبد الحی را که برای وعظ گفتن مقرر بود ند روز یکشنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان شمع هدایت وارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات راقم

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سال راهی دیار عرب خواهد گردید ایشان جواب دادند
که آثار این کس تا دامان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرقه مسلمانان
باهم عهود و مواثیق بایمان غلاظ و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هر که دامن طلب خود را باین
نجاست بیالاید جرمانه سنگین بعد گرفتن توبه بر دادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم داشته
اند چنانچه اهل محله عهد نامه از جمیع توابع و متبوعین خویش نویسانیده پیش خود میدارند
حاکم بعد اصغاء این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصول شما تخفیف
البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که
از بریلی باراده حج معیت اختیار کرده بودند هفتصد و پنجاه کس از زن و مرد و اطفال
بمعرض شمار رسیده بودند و دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
میرسیدند عدد مهمانان و رفقای بالضمن گاهی متجاوز از ان میگشت بهنگام احتیاج
طبخ طعام در خاندان زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم مییافت و ارباب احتیاج یکی برای
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه
هرچه هر کس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود شیخ عبد اللطیف
تاجر که در آن مدت برفاقت حضرت بود اکثر حکم برای اعطیه سائلین و محتاجین بر ایشان اجرا
می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین وغیره

ملایک مسبح دران بی شمار / نوازن بباغ بهاران هزار

به تسبیح و تهلیل حمد و ثنا / همه غرق در بحر صدق و صفا

یکی گفت ای زائر اندر بیا / ببین سو بسو صنعت کبریا

بجنبش درون رفتم آشفته وار / ببین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و مقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکلل بجواهر آبدار و یواقیت آبدار که هر دانه از آن بخراج هفت اقلیم می ارزد نشسته است و جمالی دارد که عقل وصّاف در وصف او ببادیه حیرانی و پریشانی گرفتار ... و قلم بریده زبان با تمام شما از توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و برخود پیچان مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز / چو تابنده خورشید در نیمروز

غلط گفتم اعجوبهٔ روزگار / عیان از رخش قدرت کردگار

ز شرمش عرق ریز گل در چمن / به تب لرزه دایم سهیل یمن

دو زلفش بگرد رخش حلقه زن / عیان سنبلستان بگرد سمن

رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه / ملایک ورا ساخته سجده گاه

شادم چو پیشش دلی با ادب / نهاده دو صد مهر حیرت بلب

مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش / سلامی نمودم بآن گشته کیش

بخندید و دادم جواب سلام / شده حیرتم جمله بیرون خرام

جان رفته بتنم باز آمد و طائر هوش و خرد بر پریده برج دماغم بکمال خرمی و سرور جا گرفت
چون دیدهٔ ناظر بتماشای آنمکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار
میوهٔ گوناگون چون یار بیار در هم آمیخته متصل آبجوهای سرشار بعائنه شد ابیات

باغی که کدیورش بهار است ۔ هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان ۔ هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب نهرش چو آب حیوان ۔ چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوا زن ۔ باهم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد بیان نهان ۔ سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیگر
و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب
کشادم که هر دو مکان متضاد و چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است دار القرار مؤمنین متقین برب العالمین و دوم زندان خانهٔ کفار اشرار که
در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمرهٔ کفار فجار هستی و در
عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهشت نشان محفوظ و در امان
داری اگر یک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی
و بهبودی نخواهد بود و ابد الدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت
تو امان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطهٔ اسلامیان

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزدیک صاحب ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از دو سواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصهٔ چهار روز فائز کلکته گردید و بمجرد وصول در محفل خیر شمول رسیده بعد ادای اسلام نذر گذرانید و بے اختیار بپای آن زبدة الاخیار افتاد و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرموده شخص را تا دیر در آغوش رحمت جا داده حالش پرسید و آن سعادت مند قصهٔ خواب اسرار صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان بحضرت بیان در آورد و بعد از آن بحکم کلمهٔ شهادت گردیده در جرگه اسلامیان و زمرهٔ ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد و بعرض والا رسانید که هر چه احکام اسلام ضروری و لابدی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همانوقت مزین خاتن را طلب داشته اصلاح چهرهٔ او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در زمرهٔ مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده مرو دو سه روز نفقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز ببنیل طرف ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد سوی آن انجمن
بود نای طرفه نورانی شده	صدر آرای مسلمانی شده
گلشن آمد همچو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت

٨٠

در گنگا ساگر جریان نموده روز سوم مقدار یکپاس روز بر آمده در بحر ذخار در معبری که مشهور بگیلا کاچهی است داخل گردیدند و واقعهٔ عجیبه حادثهٔ غریبه رو داده **حکایت منظومه**

در اینجا یکی قصه آمد بیاد — که از کبر و نخوت رود سر بباد
حکایت عجیب است هان هوشدار — بگفتار من سر بسر گوشدار
که میگفت آن سید پاک کیش — دو سه بار بشنیدم از گوش خویش
که من چون ز مسکن ببستم کمر — پئے حج و عمره ز بهر سفر
سوے مشرق ملک هندوستان — بکشتی بر انهار گشتم روان
چو یکسر ز انهار کردم گذار — مرا گشت چون بحر اعظم دوچار
بآن صورت معنوی شد پدید — به هیبت که هوشش از سر من پرید
بجاه و جلال و برعب کمال — که از وصف او ناطقه اندلال
بمن گفت با من جسارت مساز — که تو صعوه هستی و من شل باز
منم آنکه فرعونیان را هلاک — نمودیم بے بیم و بیخوف و باک
هزاران سفاین بهر سال و ماه — ندانی که چون می نمایم تباه
ندانی محیطم بگرد زمین همه — منم دائره نقطه وارش ببین
چرا سیر گردیدی از جان خویش — ز زخمم چه دانی تو درمان خویش
ز جان خود امروز سیر آمدی — که پیشم بدینسان دلیر آمدی
بجانت اگر نیستت بیم و باک — چرا مر بان رانمائی بلاک

زین آن جسارت که کردم بتو ... بیا مرزم از لطف ای نیک خو

علی بعد ازین نه زبان زا بکام ... که کردیم ختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت بخودی لنگر برداشته و پردها گذاشته مرکب را سر دادند آنحضرت جمیع اهل مرکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع مراکب بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاستجبنا می شنود و چون رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کلی کوٹ که منجمله جزایر ملیبار است لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده در کلی کوٹ فرو کش گشتند احوال ملیبار چگوییم و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن مکان بجو به روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمهٔ ازان بنوک خامه بطریق اجمال می سپارم و انموذجی ازان درین صفحهٔ قرطاس می نگارم چون آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی سفر و مهر انتقام طاری و ساری است و از برودت و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنوداً انتقام چه زن و چه مرد همه عریان می باشند حتی که دختران ناکتخدا تاری از جامه بخود ندارند و بر سینه محض سیگردند و باید بر روی ... و مادر خود در دوکانهای و محلهای خویش می نشینند و در هر محلات و بازار کشاده ...

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحه خویش بجهاز زن خود میرود و
چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی بر اکبان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته
شوی خود را باز نزد قاضی حاضر میازد قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکدو روز
جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرج ایام عدت اینک
بیار و عورت خود را طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست تا دو نیم سال بوی
بسیار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال
نخواهی آمد هر گونه بوی طلاق معلقه نخواهد افتاد و چون آن بندر ضبط جهاز
چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد دو صد
روپیه زن صاحب جمال القصد آورده تا مدتی که جهاز ایشان بر کنار آن
دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روانه
میشود زری که بر وی لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث
در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی
میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند بهمین جهت
است که ایشانرا ما بلاسگو مینامند یعنی بچه مادر و مساجد آن شهر با کمال رونق و صفا
مسجدی که در و حوض نباشد و فروش تکلف و فانوسهای زجاجی
و قندیلهای خفاف بانواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و
اگر احیاناً در آن مسجد مسافری فرو کش گردد غنیمت بارده و نعم بارده انگاشته

۸۳

باری آرد و تا چهار پنج سال بماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی معروف و معمول است که یکدرخت شگوفه دارد و دوم ثمر رسیده
و سوم میوه هایش تمامی و کمالیت رسیده مالک خود را بخوردار میدارد و برگ تنبول
و شالی اقسام و انواع برنج یاد آور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل شبرنگ
متصل آن بلده است فراخی هیزم بلکه وجود چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا نها
میباشند و را نجا است بعد دو سه روز که دو سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات هیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار یک
و نزاوان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگلدیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقا فهم
نمی آید و بدون ترجمان کار روائی نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد و بعد از آن بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریای شور اند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی از آنجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر که جبل [illegible]
که ارتفاعه از جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان باستانی زنجیری عظیم از آن

بهپسند تمام خویش گشتند القصه از کناره سنگدیپ انتهاض نموده بعد از قدری دریا نوردی وقت صبح قلعه لنکا نمودار گشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب بگماشتند میگفتند که شیئی بطور کوه سرخ در سواحل دریای نظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که همین قلعه لنکا است و از غایت تموج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی پنهان میگردد و معلمان عربی این را قلعة العفاریت میگویند و سیت بند را میگر محاذات لنکا تا کنار دریا دراز و طول نمودار میشود نزد هنود ان مشهور به رام اسست کذا فی وقت مقابله راون بدریا بسته بود و الی الآن زیارتگاه هنود انست و بر هر کس از تمام امروز وقت شب یاد الهی و تسبیح و تهلیل نا متناهی و استغفار از جمیع جرایم و مناهی واجب و متحتم است چون شب در آمد آنحضرت بعد از نماز عشا مین حزب الجند کوی را شب سه بار خواندند و سیفی موده اند که عفاریت و شیاطین اگر زیره تقابل این گروه قلیل بیدارند دانیکگوی و دانیک میدان و دران شب تاریک آنحضرت اکثر بیدار هی بودند و مانند پاسبانان دور میگرده گاه بالا و گاه زیر مرة بعد اخری کرد بعد اولی در تمام جهاز سیفی بودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدمید و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هرگاه که روز روشن شد ناخدا چند طبق حلوای از حجره خویش بیرون آورده مجلس مولود شریف منعقد کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شرینی تقسیم نمود روز سوم شخصی از اندک جهاز دیگر که در سلک قافله ما منسلک بودند بر زورق نشسته بر جهاز ما آمد و حال

گردید چون متصل آن کناره شتاب رسید بعنایت الهی از مستول برخاست وحجاب
روانه گشت وجهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم واحاطه این جزیره جنوباً وشمالاً وشرقاً وغرباً زیاده
از یک نیم میل نخواهد بود وساکنین آنمکان مومنین شافعی المذهب اند مسجد زیبا
خود بنا کرده اند وباقامت الصلوة خمسه آنمکان را زنده میدارند وزلو بزرگ بسیار
خرطوم فیل بسیار بنظر می آمد لیکن در آب واگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایذائی
دهد وسبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در آنجا میروید آنرا بریده و
ساخته ریسمان طیار میکنند وبعد دو سه ماه اهل جهاز از تجار رسیده ریسمان مذکور را عوض
نقد وپارچه وروغن زرد وسیاه ودیگر حوائج انسانی میخرند مرکب ما یکشب اتفاق بیت
بکناره آن جزیره افتاد وصبحدم از آنجا روانه گشتیم وبعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود بمقدار یکپاس در آنجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری از آنجا میخیزد بنظر درآمده و بحر
از آنجا با آخر انجا میسد واز جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد دوازده روزه در بندر عدن رسیدیم وجهاز کشتی فرود آمد
در بندر مسطور اقامت گزیدیم وماجرای غریب وواقعه عجیب در آنجا رو داده چنانچه
کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد وآن اینست ـ **حکایت عدن**

کشتی رسید بعدن چون رسید		متصل ساحل او آرمید

گفت پے ما دو سه اشتر بیار — تا همه گردیم بر آنها سوار

گفت کو جای شتران زین محل — بست بسے دور در راز الجبل

گر بروم قوت پایم کجاست — هر قدم این دم بدم اژدهاست

چونکه شنیدند رفیقان چنین — بر همه گشتند نهایت حزین

مضطرب و گریه کنان زار زار — جمله بگفتند از ان غمگسار

دست برون آر که وقت دعاست — غیر دعای تو پناهم کجاست

گفت پناه من و تان داور است — آنکه بهر حال مرا یاور است

او همه می بیند و داند مرا — هر چه ضروریست رساند مرا

لیک بخوانند درین اضطرار — سبع مثانی همه کس هفت بار

کس عدد خود نه بپایان رساند — کامده یک مژده و در فشاند

گفت نگه کن تو به پایان کوه — چار شتر با همه فر و شکوه

باد و شتربان بگفتشان بهار — این طرف آیند هلا هوشدار

چشم خود آنسو همه می دوختند — شمع طرب یک بیک افروختند

چونکه رسیدند همه اشتران — کرد تفحص یکے از ساربان

کین شتران گر بکرایه دهی — منت و احسان بسر ما نهی

گفت یکے بهر کرایه دهم — منت و احسان ز چه رو بر نهم

یافتم آن اشتر و گشتم سوار — خورم و خندان چو گل نوبهار

سنت احمد شده از و مستقیم	بدعت از و شد بجهنم مقیم
چشم کشا بین تو کرامات او	ٹونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارتگاه
مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل و عقد مشاجرات و معاملات
کامل میدانند و هیچگونه قسم دروغ بدو نمیخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز
باشتیاق گوشت کباب وار میوه خفتند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر
اقامت فرمودند و هر روز وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان
کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد
و چون سید عبد الرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن ضنفار که منجمله ملک حضرموت است
بود و بندر حضرموت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض
پرداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه
ایام حج بعد انقضای دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت
فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبد الرحمن ناخدا را رخصت ضنفار
فرمودند و احمال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبداشته یک حویلی که متصل درگاه شاذلی
بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی
که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلا و مطلقا پروا نمیدارند خصوصا وقت

مشغول شوند و مرد و زن و پدر و دختر اگرچه جوان باشد در بالش ابدا ابا نکنند گرد بهم
و باک مبادرت مینمایند چون جناب سید المجاهدین تا یکهفته این معامله از اهل شهر معاینه نمودند
بیتاب گردیده با مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی مصر رسیده استغاثه ازین
امر شنیعه که از اهل تخانه بصدور می یافت نمودند و در همون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
بیان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بوده بعرض بیان آوردند که سامعان
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته باحترام سید فخیم اما حکم ما درین شهر بامتناع این امر نافذ
نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دوله که حاکم و رئیس این شهر است
تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل متوجه جناب مستیاب گردد غرض که هر چهار
کس در کچهری حاکم شهر رسیده قاضی استغاثه این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالی جناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود و در باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از طرفم عذر آرند
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن از من متعذر است
از لوای عامیان مین رسم هرگونه بپاس خاطر حضرت که مهمان عزیز مائید تا مقدور در
اجرای آن قصور نخواهیم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند با مدادان بر اکتفا وعده
خود قاضی و کوتوال را طلب داشته مامور ساخت که دو منادی در تمام شهر گردانند که احدی
تا قیام قافله هندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس در هنگام

[illegible]

سید الساجدین عرض نمود که جناب تمام قافله بخود طلب داشته مامور نمایند که غسل نموده احرام

عمده بندند ابیات مؤلف

وقت احرام ست هان هشیار شو — چند نخسپی زود تر بیدار شو
عزم بیت الله اگر باشد ترا — مرده شو وانگه کفن پوشش و بیا
از همه لذات نفسانی گذر — شو ملک اکنون ز شیطانی گذر
دور کن از خویشتن اخلاق دنی — چون حسد چون بغض و چون کبر و منی
خشم و شهوت را ز خود کن برطرف — تا رضای حق ترا آید بکف
غسل کن احرام پوش و لب کشا — نعرهٔ لبیک زن مرد خدا
نعرهٔ لبیک از بانگ بلند — هست ایزد را درین وقت [illegible] پسند
بانگ لبیک از لب احرامیان — هست بر شیطان چو تیر [illegible] نشان
در صباح و در مساء سرفراز — همچنین چون فارغ آئی از نماز
همچنین وقت لقاء دوستان — نعرهٔ لبیک زن ای دلستان

۹۰

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بصحن سطح جهاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام که آن عبارت ست از چادر و تهبند که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت گشته هر دو دست را بلند نموده اول بر ثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گذارش گشتند که بلبلان افلاک بترانهٔ تحسین و آفرین لب بر گردیدند بعده اسپ یکپای عجز و نیاز در فضای میدان ازاری و خاکساری که اقصی نهایت خاکساری بود چنان جولان

[illegible]

راهی گردیدند و بوقت صبح در قریه جده نزول گردیدند تمام روز در انجا مقیم ماندند شام
گاهان بر محمل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیه کریمه لقد رضی
الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل
السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الآیة در سوره فتح وارد
شده رسیده در انجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و برای آمرزش جمیع
قافله بکمال ابتهاج و تضرع و خشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند باز از انجا
روانه شده بوقت نماز صبح داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بمجرد
رویت کعبه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما عجب گونه حالت بر مشتاقان جمال با کمال آن
بیت ذوالجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار و شمّی
نمونه از خروار جگر چاک و قاصر است حاصل قصه بپای آنمقام ذی الاحترام تا مدتی
دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل میخواست و از کثرت
بکا و زاری و ابتهال و بیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام نیز گریان
کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآب دیده میسفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون ۔ لقمه ز خوانش بچشیدیم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید ۔ این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو ما را مکان ۔ ما همه مهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما بر کشاد ۔ جمله مرادم ببر ما نهاد

سر تراشی است و بعضی قصر که عبارت از کم کردن موهاست موی ساخته از احرام عمره بیرون شدیم و هرکس هرچه لباس خواشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام حسب آن امام امیر حاج عالیمقام رسیده با هم نشستیم و مبارکبادی با یکدیگر میرسانیدیم چون مطوف ما باشاره امام همام چند مساکن بطریق اکثر اقبل از این گرفته بود بحکم آن سید عالیشان هرکس که لیاقت آنمکان را داشت سکن و ماوای خود ساخت تاریخ وصول برکات شمول قافله در بیت الحرام بست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت از هجرت خیر البشر علیه التحیة من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک که بر اوج چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید بمجرد رویت هلال فی الحال دامان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک از رشک و حسرت آنمقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و هزاران چشم امید بر ترزمین آنمکان چشم میدوخت قطعه

آسمان میگفت الیمن کاش من هم بودمی زمین ... تا که در من بودی این خوش بیت رب العالمین

لشکر املاک باهم گفتگو میداشتند ... کاش چون مردم خدا میساختی ما را زمین

بر سر دکان چه فتاد چون جوش مگس ... یا که جوش لشکر پروانه را بر شمع بین

گاهی از مشرق گه از مغرب گهی از سوی جنوب ... گاهی از طرف شمال آیند در سوی مسلمین

نعره انا سمعنا قد اطعنا از زبان ... خلق عالم میرسد در روی اطراف زمین

لشکر اصحاب فیل از نعره او شد سنگسار ... ابرهه یکبار زد و گردید با نکبت قرین

ظہور یافت چنانچہ این حکایت منظومہ ازان خبر میدہد **حکایت**

آن اسمٰعیل مولانا شہید — ہمرہ سید چو در مکہ رسید
حج عمرہ کرد جانش آرام یافت — سید مقصد یک بیک در دام یافت
بعد چندین روز او بیمار شد — طاقتش خند طاق و بس ناچار شد
در کسوف آمد چو آن بدر منیر — چارہ کردندش طبیبان کثیر
جملگی تدبیرہا انگیختند — از ہنر صد رنگ رنگین ریختند
آن معاجین و سفوف و آن شراب — بود در حقش لبان زہر ناب
از حیاتش چونکہ مایوس آمدند — جملہ نالان دست افسوس آمدند
بود مولانا شہید ارجمند — روز و شب در خدمت او پابند
شب نخفتی روز ناسودی چنین — ہمچو ماہ از غم بفرسودی جبین
بود آن مستورۂ مخدومہ — از نعیم سیدم محرومہ
داشتی بیعتش انکارہا + — ہمچو این گل بچشمش خارہا
نوش بود آن نیش می پنداشتی — نور بود آن نار می انگاشتی
بارہا زو گفت مولانا شہید — مادرا این طرفہ خوان از حق رسید
خیز بیعت کن بخور نعمای او — ہر کہ نخورد آہ بروی وای او
تیرہ گشتی مادرش چون این کلام — گوش کردی زان شہید نیکنام
باز گفتی کای پسر زینسان مگو — کس غلام خود نسازد پیشرو

هر کرا افتد کام رانش میکنند
جانب مقصد روانش میکنند

اندران افتادگی از دور دید
سایهٔ گویا که اعمی نور دید

طرفه سایه آمد از دورش نظر
سایه نے همسایهٔ نور البصر

اندران سایه خلایق بیشمار
خورم و خندان چو باغ اندر بهار

هر یکی سیراب از یار معین
با اخلا و احبا همنشین

هر یکی با یار خود در اختلاط
گرم در هنگامهٔ عیش و نشاط

خواب بین از رهروی پرسید حال
چیست این سایه بگو ای خوش خصال

[illegible] ست ظل را باز گو
کیستند این قوم ای مرد نکو

گفت این جمله گروه احمدیست
سایهٔ شان ظل فیض سرمدیست

تو از ایشان شو که تا ز ایشان شوی
دور کن انکار تا از ایشان شوی

چون شنید این گفتگو از خواب چیست
زنگ انکار از دل خود پاک شست

گفت ز اسمعیل سید را بیار
تا از و بیعت نمایم آشکار

سید آمد کرد بیعت شاد کام
شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید بام القری آرمید
ز بلغار یک قافله در رسید

دران سه صد و چند بودند مرد
همه دین پژوهان و صحرانورد

از انجمله بودند اشراف تیهه
صبیح و ملیح و جسیم و وجیهه

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الایة اکثر مفسرین نزول آن برین کوه والانشکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند با معنی آیت مذکوره بخوبی چسپان باشد والا نزول آن بجابجا بر جناب سرور کائنات روح الامین علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبحم بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استواء النهار در عرفات داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد نمره بانگ صلوة الظهر برکشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجتمع گشته نماز جماعه ظهر و عصر بیک اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حاج است بر فلک کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام ایستادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته و برای ادای خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردید و دو دستمال رومال کلان و دو سه کس نیز تا بیر قدار گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت نیز علمها و رومالها را جنبش میدادند تا خلایق به بینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیة کریمه یوم ترونها تذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات حاضرین میدید ابیات مؤلف

یکے بیہوش و بیخود او فتاده		یکے از چشم طوفان برگشاده
یکے برکرده ماتم مے نمودی		یکے برگفته جوی خون کشودی

برای خود و حاضرین و غایبین که با ایشان دست ارادت داده بود مودی نمودند
و یکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
که ما سائر ادعیه علی الخصوص این دعا تا فوق السماء مرتفع ساختند که الحمد الله این بنده عاجز مستمند
با قافله نیازمندان که بمحض افضال بیهمال تو باین عطیه مرضیه بی روی و ریا مفتخر
و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینها را ابدا بنام ملقب بلقب حاجی
نسازد و در عرصات قیامت اینها را جز تو کسی نتواند دانست و چند سال بدین
ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردید
امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بهدف اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج
آفتاب طالع از ناقه تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگر می
رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و شتابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام هم گویند
و از عرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بهمه شب تاریک و انتظام تجمیع
گشته نماز مغربین ادا ساخته در بستر های خود با آرمیدند و چون صبح صادق دمید
همه از خواب سر بر آوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه مشتمل بر حمد خدای ذو الجلال
و نعت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و
بسط تمام و دیگر مناسک بیان نمودند اکثر خلایق عوام الناس بمجرد طلوع نیر اعظم متوجه
منا گشتند و خواص اهل علم بعد سماعت خطبه بگرای آنطرف گردیدند و منا از مجا سبیل
شرعی است سمت مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

۹۷

وادی شہرت دارد کردہ شد و درین منزل قریب نصف شب بوادی سرف کہ مزار
فایض الانوار سرے جناب میمونہ علیہا و علے بعلہا الصلوۃ والسلام من
اللہ الملک العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبہ آنکہ آن روز ہیچ طعام نخوردہ بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر رویم در محاق بود
بطلب نان پیش ہر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجرہ مقدسہ رفتم
و پیش تربت شریفہ گدایانہ ندا کردہ گفتم کہ ای جدہ امجدہ من مہمان شما ہستم چیزی خوردنی
عنایت فرمایند از الطاف کریمانہ خود شما انگاہ سلام کردم و فاتحہ و اخلاص خواندم
ثوابش بروح پر فتوحش فرستادم انگاہ نشستہ سر بر قبرش نہادہ بودم از رزاق مطلق
دو دانا برحق دو خوشہ انگور تازہ بدستم افتادہ طرفہ تر آنکہ آن ایام سرما بود و ہیچ جای
انگور تازہ میسر نبود بجیب انداختم و یکے ازان ہر دو خوشہ ہمچون جا نشستہ تناول نمودہ
از حجرہ بیرون شدم و یک یک دانہ بہر یک تقسیم کردم و گفتم

مثنوی

یافت مریم گر بہنگام شتا	میوہ ہاے جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس	بعد فوتش نقل ننمود است کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین	رفتہ چندین قرنہای دور بین
بنگر از وی این کرامت یافتم	مایہ صد گونہ نعمت یافتم

بعد ازان مقام روانہ شدہ بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نمودہ
چون بمقام جحفہ فرودکش گردیدیم نیمہ روز بخیریت تمام بسر بردیم ولیکن از اہل قافلہ

اطراف وادی که بچرا مشغول بودند برای جمال اتفاقاً مشغوف گردیدند اتفاقاً از اہل
قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسبب دشنام نوبت رسید بر اینهم
اکتفا ننموده بکشتی و شتابازی انجامید هر چند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند
هیچ اثری پدید از نگشت تا که جمیع جمالان بعضاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول
گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری
درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعاینه اینحالت پر ملالت دران وادی خونخوار
که یاد از وادی قیامت میداد در عجب حیص و بیص گرفتار گردیدند و طفلان و زنان
بمشاهده اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معاینه اینحالت پر ملالت چند
فقرات حزب البحر را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود دیدند
و میر قافله جمالان را بصدای مهیبت که از استماع آن زهره شیری ترقید پیش خود طلبیدند
بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف
حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده و گفت که هر چه فرمائی برانم حضرت فرمودند که قوم
خود را از سنگباری ممنوع ساز میر جمال حسب الامر کاربند شده همه کس را آواز داده نزد
خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد سرجمال و آنحضرت همه را نزد
خود طلبداشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک یک را کنار گرفتند و از
آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین
سخن آشتی و مطائبه باهم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی در میان نبود مثنوی

تهمار ور اجال چه خواهد بود بیت هر که درین راه به تهمار رود چه خوار شود گونه به تنهان
رود چه اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و اعراب هستند از هر دو رئیس یکے از سیهادران
او دیه در نیم راه بر کوهی ما بین فنیع و ضیع که سوم بسعد است سکونت و قیام میداشت در منزل
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردید و بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
سلت رخصت نمود آنحضرت یک جوال برنج و یک تهمان پارچه و نیز حو مال الطریق
ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده رخص ساختند و خار خار اندیشه که در
غنچه دلها قافله میخلید بنسیم افضال آلهی مندفع گشت بعد قطع دو سه منازل در
صفرای وادی رسیدند و بزیارت قدوه عاشقان محمدی و در حلقه محبت سر بازان
احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس بارابعة النهار
مشهور و معروف است فائز گشتند و نیز بمزار فائز الانوار ابن عم سید الابرار
علیه صلواة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره
درینجا انتقال کرده اند نقد مراد اهل قافله را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابوذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و اصلی
نمیدارد و قبر ابوذر علیه الرضوان در ربذه که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور
خواص و عوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

بهروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر — از شعور چشم صد طوفان اشک آید بدر

قبهٔ کز نقش عرش اعلی دائما — خوی خجلت ریزد و گوید فنعم المقر

قبهٔ او بعینه تقدیر حق والای کان — مسکن سیمرغ فردوس است اگر داری خبر

روز محشر زان برون آید که شاید بالعیان — ز آفتاب حشر بر ما سایبان سازد زبر

تو بگردم صاف میگویم که دشتم زین سموز — هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر

سید عالم محمد مصطفی اخیر الوری — شمس چرخ اصطفا و گوهر بازار اگر

والضحی رمزیست از روی مبارک بیگمان — یعنی و اللیل گیسوی سیاهش را نگر

از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته — تاجی از انا فتحنا در فشان دارد بسر

دوستانش را تو یابی خرم و خندان بحشر — دشمنانش را سرنگون بینی روان سوی سقر

صل یا رب دائما ابدا علی هذا النبی — سال و ماه و روز و شب بی مر بهر شام و سحر

میرود اینک علی با کاروان احمدی — تا شود از سود سودای زیارت بهره‌ور

چون سجیهٔ مرضیه دور دوار و خمیرمایهٔ چرخ ناهنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون جهانی را بعیش و کامرانی مصروف چند بسنگباری تفرقه مرجوم و از عیش و تماشا محروم میدارد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بدینمنوال است که چون از منزلی که قبهٔ شریفه بنظر آمده کوچ شده در منزلی که سه فرسنگ از اینجا مدینهٔ منوره بود فرود آمدند و تمام روز بخیریت گذشت روز دیگر از اینجا وقت ظهر قافله روانهٔ منزل مقصود شد و هر یک بیابان گلها خندان و چون بلبل غزلخوان بود و طبیعت هر حاجی قافلان الهی جناب آقا

قفلی را انفتاحی باشد دران حالت بر بلالت امیر جمالان این قافله با رئیس آن گروه شقاوت پژوه که رشتهٔ اخوت و نهوت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دو چار شده یکدیگر را بشناختند و نزد وی پیشش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه باهم سلوک داشتند و گفتند که زینهار ازین قافله دست تعرض بردار بدین که اول درین قافله جز خوراک و پوشاک از قسم مال و اسباب هم نیست دوم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود اینها را ایمن داده اینطرف فرستاده ازانجا که طلب معاش ما گزیر است و بدون آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که مملو و مشحون از زر مغربیست بدنبال ما میرسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید انگاشت و مرا همچون منت و احسان خویش باید پنداشت

مثنوی

پس بانگی قافله مغربی است — همه از گوهر و درهم مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب — ولی شترش حالی پر از زر ناب
همه ناقه اش حامله از زر است — همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید — ازان دست بردار شد آن عنید
روان رفت تا گه بکوه بلند — بلشکر یکی بانگ زد آن نژند
ازان بانگ آنجمله جمع آمدند — چو پروانها گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات — علیه السلام و علیه الصلواة
هم از برکت آنکه همنام اوست — رضا جوی ایزدی کام اوست

آمد بحیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می‌ماندند و احیانا تا بعضی اشخاص خواص را با خود باین کرامت اختصاص می‌بخشید هرچند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بملاحظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می‌نشستند دو در عرض فاصله و همین قدر تفاوت پایانی داشت دیگر نوع بالا نشستن میشد گو که حجاب بود قبول ننمود و بعد بست و پنجروز لشکر سرما بر سرما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس بر یخ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار تقاقم و سمور آرمیدند بر برهنه تنان آفتاب در خفتند و شهابسان مجوسان آتش می‌افروختند اهل قافله که کلیم احمد چون هیچ رخت سرمائی نداشتند دست پاچه شدند و حیران و بیجور فقدان تجارب بی‌مهر کرشام گاهان بیمهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان الواب افسردگی بر عالمیان باز در رسوم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم با غفا انباز مثنوی

جهان افسرده چون طبع لئیمان	هوا شد اشک ریزان چون یتیمان
فلک با مهر بیمهری بسی کرد	شده یکبار روی باغها زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما	غلط در لرزه بود از جنگ سرما
ز دست دستبرد بر دبی قیل	خزیدی شمع در دامان قندیل
هوا اسکندر چون کافور باری	جهان شد سرد از کافور خواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد	بهار آخر شد و فصل خزان شد

چرخ کج رفتار صد مکر و دغا دارد نهان | تا نهد زان داغها بر سینه‌های عاشقان
مهر و کینش سر بسر قهر است از وی الحذر | شربت شیرین او زهر است از وی الامان
گاه یوسف را ز آغوش پدر دور افکند | گه زلیخا را بوصل او نماید شادمان
اتفاقاً یک دو کس گر نرد وصلی باختند | مهره‌های شان بششدر افکند او بیگمان
یک دو کس را گر دمی شادان و خرم یافته | سنگهای درد و غم بارد بر ایشان از گران
چاره باید ساختن ناچار باید ساختن | سر نهاد تسلیم بتقدیر خداوند جهان
ای علی برخیز با احمد بسوی مکه رو | آن درودی خوان بتودیع رسول انس و جان

اکنون وقت آن است که قصیده نعتیه که از کلک گهربار خامه مؤلف این نامه کرامت شمامه است آویزه گوش مستمعان ساخته مسرور و محظوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر زواهر تحسین از هر گوشه دامن دامن بربایم ابیات نظم

گرفت ملک دلم شاه غم بآسانی | به فوج بی سر و سامانی و پریشانی
متاع صبر و شکیبم از و بغارت رفت | چو از سموم خزانی بهار بستانی
ز خار حادثه چون گل تمام مجروحم | چو غنچه خون جگر میخورم به پنهانی
بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم | هزار مرثیه‌ها موقع غزل خوانی
تمام سوده الماس میشود هیهات | اگر بدیده کشم سرمهٔ صفاهانی
ز رنگ دیده من کاب و رنگ گریه تست | نگند خاک لب معدن بدخشانی
ز سوزش تو من ای ناله سخت حیرانم | که خفتگان عدم را ز خواب خیزانی

١٠٧

خدیو کون و مکان خواجهٔ زمین و زمان
محمد عربی نخبهٔ انسی و جانی

جلیس خیمهٔ دنی و انیس او ادنی
کحیل سرمهٔ مازاغ نور ربانی

گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم
حلاوت ثمرات ریاض رحمانی

طراز خاتم او خاتم النبیین است
که ثبت است بمنشورهای یزدانی

باصل اول و در فرع از همه آخر
چه اولیست که ممکن نباشدش ثانی

بر انبیا و رسل ذات او بود افضل
چو بر مجامع انواع نوع انسانی

تمام کون و مکان ذات تو بود در حشر
جهان چو دیده و مردم بود تو انسانی

[illegible] بجه رشک باغ ابراهیم
لب شفاعت اگر در ز حشر جنبانی

دم ظهور تو گشته ز سر نگون اصنام
برای سجدهٔ آدم چو صف روحانی

شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر
ز شش جهات جهان چون صلیب نصرانی

ز آب صافی دین پاک کرد یکباره
تمام روی زمین را ز لوث اوثانی

ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد
چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی

بکوره ماهی و در قعر چه سمندر را
همیشه عدل تو می پرورد بآسانی

مسافر عزم سوی قصر جاهش ای اکرم
ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی

برهان است و یقین این سخن که سد انجم
شوند ثابته فلک ساز زینه اش تو و امانی

قلم چو شعلهٔ طور و دواتش آب حیات
شود که سنگ بدخش کند درافشانی

ز جود بخشش او رشک می برند مدام
بحار و معدن و ابر و سحاب نیسانی

زدست رفتم اگر دست من نمیگیری	خدای را بکن ای ناخدا نگهبانی
بحق عظمت آن ذو الجلال والاکرام	که داشت ملک رسالت بنابت ازلی
بانبیا و رسل آنکه محو فرمودند	ز لوح کون و مکان حرف کفر و طغیانی
بصدق صاحب غار و بعدل ماحی کفر	بحکم جامع آیاتهای فرقانی
بشاه حیدر کرار و قاتل کفار	که یافت رونق ازو کشور مسلمانی
بآن دو گوهر یکتا که از پی شان	مدام روح امین کرد مهد جنبانی
بآب دیدهٔ خیر النسا که چشمانش	شدند از غم هجر تو رشک عمانی
که سازد از کرمت جمله مقصدم حاصل	منه بسینهٔ من داغ یاس و حرمانی
همیشه تا چمن بلبلان بفصل بهار	بهم کنند غزلخوانی و گل افشانی
چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار	بر آل و صحب تو هم از ریاض یزدانی

بعد رویت این رویا حضرت در عرصه سه روز تجهیز سفر و تدبیر مایحتاج ضروری نموده بیست و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافله فرمودند و در منزل ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بیتوتت نموده احرام عمره بسته بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام معذور بودند الضرام این احرام بر جحفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد رسیدن آن مقام باقیماندگان احرام بستند الغرض بعد طی یازده منزل و دو مقام در بلد الامین و بیت الله العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خودها سکونت گزیدند و مضمون آیات

در جوش عم و هر یک می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بر رده فلکِ دوار میسایند **غزل**

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق	از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق
دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته	بیتو گردیدیم و آمد بدر رویم در محاق
چشم من شد آب ریز و سینه ام شد آه خیز	وان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق
میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین	داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق
گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو	در نماز و در دعاها از نیاز و اشتیاق
سجده تو چشم عالم تو وران چو مردمی	ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق
میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا	الوداع ای جان جانان بنده یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از انجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش روز دران مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده از انجا بر مرکب نشسته بعد دو روز سیر چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره بمبی نمایز گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل دوستان گریان و تبدل در انتشار بود و دریا مانند سینه مستان جوش و خروش مینمود هیچکس دمی نیاسود شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید المجاهدین از جمیع مراکبها پیشتر به بمبی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

بلکه زاید اقامت در رز مدیه از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را با حسن وجوه بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیاراستند و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پژوه افروخته بمنهج مستقیم و منهل دین قدیم رهبری ساختند

دو مه در بندر کلکته ماندند ... پس آنگه ایشان بهجرت بخواندند

نموده چند کشتی را کرایه ... شدند این بچه کشتی بوده آ

در آغوشش که دو مه چون نشستند ... کمرهاے عزیمت سخت بستند

دران اسباب خود را بار کرده ... خدای خویشتن را یار کرده

فلک بوده است آن دریا و کشتی ... هلال آسا دران کشتی پدیدار

فلک را یک هلال و را هزاران ... چو انجم هر یکے کشتی سواران

مه نو را پر از انجم که دیده است ... چه دیدن کس بعمری هم شنیده است

به یک کشتی امیر المومنین بود ... هم اہل بیت وے با وی قرین بود

شدند آن ماه ها چون مهر تابان ... ز شرق جانب مغرب شتابان

چو تا شش ماه منزل ها بریدند ... پس از شش ماه در موطن رسیدند

درین شش ماه که جنبش گه آرام ... همی دیدند هر یک کام ناکام

امیر المومنین در مسکن آمد ... تو گویی جان شان رفته در تن آمد

زروه شبگیر شب شد صبح روشن ... جهان یکبار شد همرنگ گلشن

بسر آمد خزان را زندگانی ... بهار آمد بہ بخت کامرانی

111

نقل خط حضرت سید احمد صاحب

امّا بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان
تا وقت تحریر کان بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی
بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امید وار ادعیه وافیه هستم که آنجناب
هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه
حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره از آن که این وقت ضبط آن بعقید تحریر
میسر است بنابر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سائر برادران مومنین که با سماع ایشان مسد
عرضه مید هد درین عرضه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و
مرا غرض این عرضه بنابر آنست که از برکت جناب سامی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتدا
آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عائز موده انذ بفضل او
تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری ادعیه وافیه علی الدوام هست
تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و بدایت و رحمت عامه فالیته که تا الی
بجا بر خلائق گردد جرا بر رو کار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از
خود بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد وغیره بسیار رو بکار میماند تا که از صبح نوبت
به نیم شب میرسید در همان ایام شبی همچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان
مختصر از سعی و تردد برادران مومنین با مداد و اعانت دستهای نیک مکان بنا شده
بود در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد و بر آمد من بکمال

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب
مردم بار شده بود و برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیری کسی خواهد
بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شاملم آمادگی سواری خود
دران کشتی نمودم از جانب غیب ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا
کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت بمهار سیدند و هر گاه از
کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید موج دریای
شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را اعطا فرموده پدیدار
گشته بافقیر ملاقات کرد و مقابله و مواجهه استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ که از عب
و هیبت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش آورده
شود چونکه گاهی از راه نیامده بودم بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت
آن متعجب شدم فاما درانجا بخیال مشاهده حضرت ذوالجلال هم جلشانه حاصل بود و نه گاهی
غیبتی و غفلتی ازان بود چون هیبتش دیدم و درخواست او معلوم کردم عب
و ترس آن اصلا در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو
هر دو بنده خدای تعالی هستیم مرا از التجا بتو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو و من و آسمان و زمین و مور و جماد همه بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم
و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن موج این
بیان شنیده از مواجهه ام برفت فاما شادان معلوم میشد و آنوقت که جهاز بمقامی رسید

۱۱۳

تردّدی بود که احیاناً اهل قافله را خصوصاً گازران را بسبب غیبوبت فقیر تلخی و تعبی
میرسید و در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی بنظر آمد و آنزورق در بینه
رسیده بودم و اندیشه آن بود که مبادا قزاقان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود
که گاهی قزاقان و قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند اینمعنی
موجب خلجان خاطر گشته بود و حفاظت و صیانت بهر حال مرجو و مرغوب جناب باری بیت
و در فرود آمدن از جهاز تردد زائد بحد رسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم
الراحمین جل شانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بعد ازین برو و اینها را بما بگذار یا
بسپرد ما کن و درین بشارت هر چند اهل قافله که دران جهاز بودند همه شامل لیکن خصوصیت
اقربا و لواحق این عاجز زیاده از دیگران دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که
بزورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسیدیم بعد ادای چند رکعت نفل [illegible]
کردم بحمد الله اجابت از ان سو متوجه بود و مژده بار رسیدیکه از جانب غیب بحال
کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا بپوشانیدن خلعتهای
فاخره که از خشنودی و رضای وافره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر
بتفصیل میشد و حتی تدریجاً از انها باز نان حج که دران جهاز سوار بودند من بعد
با بار سواران جهاز که اهل قافله در آنها بودند من بعد تمام مبایعان بر دست فقیر
متوجه شده که مضمون بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین
دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملک جوار

۱۱۴

والاعدان در درویش را راسخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد

و جوش رحمت الهیه دران وقت اولا بجمال آن مرد به بر کم راحت معاینه میشد که او را انجاب

سعادات الهیه فوراً بر وند ثانیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت

شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنابران که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدم

و چونکه جهاز محاذی یلملم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا

غسل میدادند و اعانت دران کار میکردند مستغرقی در بخششے در حق همها کاین عمل

نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند ازین بعد که وقت تلبیه رسید شخصے دران

مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش

از تو تلبیه بگوید تلبیه اش را ما نمی شنویم در روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظمه

هرگاه که از بیر ذی طوی گذشته متوجه گذاشتیم تا ازان راه درائیم حالتی عجیب برتن

که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقعه و آنحال اثر

جلوه گر نمایان شد لبیک که میگفتم بمشاهده میگفتم و این گفتن بمخاطبه و مشافهه بود و اجابت و

قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بتجلی تمام مطلب عرض میکردم

درانحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و تر شنده

از بلاد دور دست بحرم و مامن تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین

و چنان خواهانند درانحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها

چه گفته آمد یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی میدارند اشارتی

در دل زکالی که ضعیف شده
باشد ازین مغفرت محروم
نمانده در لیلة القدر در
رمضان شریف دعا بسیار
عموماً و خصوصاً کرده شده
و اجابت را توجه آن دعا

جزئیه و ادعیه نبیله آنجناب است و آینده را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات آنجناب مرام و رجای واثق است که دعا ها فرموده باشند و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اماکن و اوقات متبرکه دعا ها بکنند الله تعالیٰ اجابت فرماید انه علی کل شیٔ قدیر و بالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام و آخر بشارات اینست که لفظ پارهٔ سند رجا این عریضه از جنس مبالغه می نمودند محو آن منظور گردید مماثلت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالیٰ اعلم بخفیات الامور و علانیتها در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا والمتقین امام المحدثین قدوهٔ اہل تمیز حضرت شاه عبد العزیز علیه الرحمة والرضوان

چه نوشش و نیشش باهم آفریدند ‌ ‌ بعالم عشرت و غم آفریدند

بهاران گرچه رنگ آمیز باشد ‌ ‌ خزانش دشنهٔ خونریز باشد

اگرچه روز باشد روشنی زار ‌ ‌ شب او را می نماید تیره و تار

برین گفتار اینک شاهد آرم ‌ ‌ بگوشش دل بشنو کان چه کارم

کرناگه از قضای ایزد پاک ‌ ‌ خجسته وارث سلطان لولاک

امام جن و انس شیخ آفاق ‌ ‌ بعشق الله جفت از ماسوی طاق

چو غمهای دین او را سپردند ‌ ‌ از آن عبد العزیزش نام کردند

چو تنگ آمد ازین زندان فانی ‌ ‌ رخ آورده بملک جاودانی

سوی خلد برین منزل گزین شد ‌ ‌ بفردوس آمد و مسند نشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفره لیام و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن و مقام و در جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر
و مجبول بود تا بدور و جوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر و مختفی می بود در اوان
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفحوای آیه کریمه ولما بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة الآیة بهمگین اغصان و اوراق شجره طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
فی السماء باحسن وجوه سر برآورده مستعد ثمر آوری گردید بموجب آنکه مصرعه که عشق
و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش و ابتیاع آلات حرب مثل
تیر و تفنگ و گرد آوری رفقاء جویای نام و ننگ مستعد و سرگرم بودند و درین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که بتعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
قوت بفعل آید و این شاهد غیبی از جلباب احتجاب و اختفار و نماید و درین مدت
مسطور صبح و شام علی الدوام بهر منزل و مقام پیش برکرام و لیام وعظ و تذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفاء ایشان بیان میکردند و خطوط بجمیع احباب
و اخلاء که قبل ازین در اکثر مستعد ده مثل عقبه اولی که در منا واقع است و در حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آنمقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی از ینها در بریلی و بعضے در اثنا راه هجرت
در قافله سید المجاهدین رسیده ذخیره اندوز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر دربا

سر هر بیت این قصیده نگر — که حروف هجاست با ترتیب

هست در مدح آنکه از فیضش — بحر و بحر و سحاب یافت نصیب

ای ز عشقت آتش افتاده در هر سینها — لطف کن بر عاشقان از چهره برقع برکشا

بوی زلفت در صبا چون در دیار چین رساند — از تحیر آهوانش جمله ماندند از چرا

پیر من عشق است من را و مرید صلوتم — هر چه او گوید بجان آریم بی چون و چرا

تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من — از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی

ثمر و سعی و [illegible] در دنیا باختن — خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا

جان و دل بر دوز من صبر و توانائی نماند — ذره لطف ندیدم چیست این جور و جفا

چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم — چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا

حاصل عمرم ز عشقت چیست دائم سوختن — از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما

خون بچشم و باک که از کس نیستاری کنون — میروم نالان بدرگاه امیر با صفا

داور دوران وزیر الدوله دریای کرم — ناظم نظم امارت ناصر جود و سخا

ذو المعالی و المفاخر مصدر فیض اتم — ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا

راست گفتار است هم الحق زرین است و تمیز — نیک کردار است و ذاتش را بود بس صفا

زبده ارباب فضل و صاحب علم و عمل — حامی دین و دول هم دفتر عدلش گوا

ژنده پوشان قناعت را دو اتش تکیه گاه — برگ ساز بی نوایان مرحبا صد مرحبا

ساعی اندر کار نیک و ساعی اندر [illegible] — دست او دریای جود آمد و ذاتش کان عطا

همت من پست باشد زینهٔ عرش بلند — بازسی گردیم بر دارم کنون دست دعا

لازم اودا نما اقبال و دولت بدوام — لازم اعداش بادا محنت و رنج و بکا

یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین — بالنبی المصطفی قد تم هذا المدعا

و چون در اول این اعجوبه که عبارت از مخزن احمدیست قصیده در مدح نواب مستطاب که بعنوان همایونش این عروس را آرایش و پیرایش یافته یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده و همچنین تاریخ آن جناب فیض مآب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد

نظم

شکر صد که زفیض باری — کرد این نسخه مع فرس یاری

که چهل سالهٔ احوال امام — مرتسم گشت بآئین تمام

قلم از مخبر بجو دبر بالید — که بسرش تا قلم ولوح رسید

محو کم چشمهٔ آب حیوانست — بلکه تسنیم ریاض رضوانست

صفحه اش جمله خیابان بهشت — نقطه سطرش گل و ریحان بهشت

چونکه پیرایهٔ انجام گرفت — مخزن احمدیش نام گرفت

سال تاریخ چو جستم ز سروش — این چنین مژده بما نشنید بگوشش

که کنم بر تو من این راز عیان — هان بگو این چمن باغ جنان

و بسرش محمد جهاندار شاه — سر تاریخ القلم هم سیادت پناه

بیاس شانزده از فضل قدیم — مخزن احمدی شده مرقوم

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبرآبادی

ضمیمهٔ نسخه مخزن احمدی

۱۱۹

محمد علیخان بهادر صولت جنگ

تمام شد